

# نشریه انجمن نجات

پاییز 1402







عنوان	فهرست مطالب	صفحه
-------	-------------	------

بیانیه اعلام موجودیت انجمن نجات آلبانی	4
اولین گردهمایی بزرگ انجمن نجات آلبانی	9
افتتاحیه نمایش فیلم "سرهنگ ثریا"	13
در اشرف 3 چه می گذرد؟	15
مادرم در نبود من از دنیا رفته است	16
43 سال فراق فرزند	21
اجبار در فرقه رجوی	22
تصویر سازی های فرقه از شهر تهران	23
روش های خودکشی در سازمان مجاهدین خلق	25
کتاب عملیات مرصاد و سرنوشت منافقین	28
خودسوزی ها ماحصل متدهای تربیتی فرقه	29
از اینجا به بعد خودت برو	31
گروهک تروریستی مجاهدین خلق	34
نامه ی قیچی شده	36
به اعتماد خیانت شد	39
موفقیت رهبران فرقه ها	41
حمید محمد آق آتابای	43
من اعتراف می کنم	44
مرگ عاشق	45
تفریح و تلطیف روحیه	46
از چاله درآمدیم و در چاه شدیم	48

## بیانیه اعلام موجودیت انجمن نجات آلبانی

خانواده های محترم، هموطنان عزیز

با کمال افتخار و در نهایت خرسندی مایلیم آغاز فعالیت انجمن نجات آلبانی را در مرکز شهر تیرانا اعلام نماییم.

همانطور که در نامه به مدیرعامل انجمن نجات متذکر شدیم، ظرف قبلی فعالیت ما، یعنی انجمن حمایت از ایرانیان مقیم آلبانی (آسیلا)، همگونی لازم با نوع فعالیت های ما در این برهه زمانی را نداشت و موانع دست و پا گیر زیادی به لحاظ اساسنامه و مدیریت، فعالیت های ما را کند می کرد.

لذا تصمیم گرفته شد تا با اجازه انجمن نجات، این فعالیت ها در چهارچوب اساسنامه و اهداف انجمن نجات تحت عنوان "انجمن نجات آلبانی" به عنوان نماینده رسمی انجمن نجات در کشور آلبانی برای حمایت از ایرانیان ادامه یابند.

ما به خانواده های چشم انتظار تعهد می دهیم که تلاش و فعالیت خود را در ظرف جدید، بدون هیچ مانع و رادعی، با شتابی چندین برابر به پیش ببریم تا خواسته های به حق خانواده ها را محقق سازیم.

انجمن نجات آلبانی

یکشنبه 26 شهریور 1402

اول ربیع الاول 1445

17 سپتامبر 2023



### بازدید نعیمه جونگیتسای از دفتر نمایندگی انجمن نجات در تیرانا

خانم نعیمه جونگیتسای Naime Gjongecaj، سیاستمدار و فعال حقوق بشر و حقوق زنان و همچنین کاندیدای نمایندگی پارلمان از حزب دموکراتیک، روز سه شنبه 28 شهریور 1402 در ساعت 6 بعد از ظهر، به عنوان اولین مهمان بعد از گشایش، در دفتر انجمن نجات آلبانی در تیرانا حضور یافت و ضمن بازدید از ویلای دفتر انجمن، با مسئولین این دفتر به گفتگو و تبادل نظر پرداخت. خانم نعیمه گفت: "ما با همکاری هم می توانیم آزادی اسیران در اردوگاه مانز را رقم بزنیم و دل مادران و خانواده ها را شاد سازیم."

وی متعهد شد تا صدای رسای مادران و خانواده ها و همچنین اعضای گرفتار در سازمان مجاهدین خلق در آلبانی باشد و آن را به گوش مردم آلبانی برساند.



### تعدادی از بازتاب ها:

**صمد اسکندری:** از حدود 7 سال پیش که سازمان مجاهدین خلق، به دلایل انسان دوستانه در یک مقر محصور و منزوی معروف به اشرف 3، در نزدیکی شهر مانز در استان دورس در کشور آلبانی، مستقر شده است با روش های مافیایی و غیرقانونی اقدامات تروریستی، کلاهبرداری، پولشویی، قاچاق انسان، قاچاق دارو و مواد مخدر، همکاری با مافیا و غیره را در دستور کار خود قرار داد.



30 خرداد سال 1402 اما ورق برگشت و نقطه عطف بسیار مهمی بود که شرایط این سازمان را بیش از هر زمان دیگر در کشور آلبانی تحت تاثیر جدی قرار داد و با ورود همه جانبه پلیس آلبانی با دستور قضایی به درون کمپ فرقه، میز استراتژیکی رجوی به طور جد واژگون شد. در حالی که می توان گفت کشورهای دیگر مایل به پذیرفتن مجاهدین خلق نیستند و حضور آنان در هر جا که باشند یک تهدید برای امنیت آن کشور است.

به راستی 30 خرداد سال جاری نقطه عطفی بر پایان تمامیت وجود فرقه منحوس رجوی بود. پس از این واقعه مهم شاهد دگرگونی، از هم گسیختگی، افزایش نارضایتی، فرار اعضا و به ویژه پایان حیات تشکیلاتی مجاهدین خلق بودیم. ممنوعیت ورود و خروج سرکرده فرقه به آلبانی نیز موجب جدا شدن سر از بدنه تشکیلات مخوف رجوی گردید و نقطه آغاز فروریزی به معنای واقعی کلمه در مناسبات مجاهدین خلق بود.

ضرورت انسجام و رویارویی با این پدیده، اعضای جدا شده در آلبانی را بر آن داشت تا برای پاسخگوی به ضرورت های فعلی و پیشبرد اهداف انسان دوستانه در راستای آزادی اسیران از فرقه رجوی، بدون کوچک ترین محدودیت و بدون دخالت عوامل دیگر به صورت مستقل و یکجانبه با پرچم انجمن نجات مبادرت به تاسیس شعبه انجمن نجات در کشور آلبانی نمایند.

**مهرداد تقی پور:** تاسیس انجمن نجات آلبانی را به جداشده های حاضر در آلبانی که اقدام به تاسیس انجمن نجات آلبانی نمودند تبریک عرض می کنم. امیدوارم انجمن نجات در آلبانی با قوت در مسیر خواسته خانواده ها گام برداشته و آن را محقق نمایند.

**محمد اکبرزاده:** من به عنوان عضو خانواده نجات که برادرم سال هاست از کشور ترکیه ربهوده و به اشرف در عراق منتقل شده و اکنون در آلبانی اسیر می باشد، حمایت خود و خانواده های عضو انجمن نجات قزوین را اعلام می کنیم و امیداوریم که فعالیت و تلاش عزیزان در انجمن نجات در آلبانی شرایط را برای آزادی و رهایی اسیران فرقه رجوی هموار کند.

**هادی شبانی:** تاسیس انجمن نجات در آلبانی را تبریک می گویم باشد که با همت دوستان جدا شده در آلبانی تعداد بیشتری از نفرات فرقه جدا شده و به آزادی برسند تاسیس این انجمن در آلبانی نشان از درستی راهمان و اهدافمان می باشد و اکنون در کنار اشرف سه زنگ خطری برای سازمان به صدا درآمده است باشد که با فعالیت های بیشتری بتوانیم این مسئولیت سنگین را پیش ببریم.



تاسیس انجمن نجات در آلبانی بسیار ارزشمند و به موقع بود چون فقط دوستان جدا شده می توانند کمک کار دوستان گرفتار خود در سازمان باشند و آنان هستند که زبان همدیگر را درک می کنند و می توانند بار مسئولیت بیشتری را به دوش بکشند.

**علی اکرامی:** تاسیس انجمن نجات در آلبانی و در کنار گوش رجوی و حمایت های بی دریغ خانواده ها از آن ها و حضور اعضایی که به دلیل حضور سال ها در این مناسبات با ترفند های این فرقه به خوبی آشنایی دارند و از همه مهم تر حضور اعضای آلبانیایی در این انجمن و حمایت شهروندان آلبانیایی پروسه مسأله داری و فروپاشی این فرقه بدنام و آزادی کش را تسریع خواهد کرد و فرقه مجاهدین خلق در ادامه و با این روند حضور خانواده ها را در پشت درب های اشرف 3 خواهند دید و خانواده ها نشان خواهند داد که برخلاف ادعای رجوی آن ها نه کوه برفی بلکه آفتاب سوزان تموز خواهند بود.

**عاطفه نادعلیان:** انجمن نجات که به لحاظ بین المللی کاملاً شناخته شده است، در حال حاضر پشتوانه دو دهه فعالیت در داخل و در خارج از ایران، به علاوه وزنه ای همچون بیش از 2000 خانواده اعضای گرفتار در داخل تشکیلات، را رسماً و علناً به یاری جادشدگان در آلبانی آورده است و از طرف دیگر جادشدگان در آلبانی به این خودباوری رسیده اند که محتاج کسی در آلبانی نیستند و به توانمندی های خویش ایمان آورده اند که از عهده هر کاری برمی آیند و همچنین از تهدیدها و تهمت های فرقه رجوی و عواملش ترسی به خود راه نمی دهند و با احترام به قوانین کشور آلبانی اهداف خدایسندانه و بشردوستانه خود را دنبال می نمایند. این یک تحول کیفی در مسیر حرکت جادشدگان و خانواده ها جهت رسیدن به مقصود است.

این تحول کیفی و یکی شدن شکل با محتوا را به تمام خانواده ها و جادشدگان و خانواده بزرگ نجات، به ویژه اعضای انجمن نجات آلبانی، و به همه مدافعان حقوق بشر و حقوق خانواده تیریک عرض می کنم و برای همگی در راستای تحقق خواسته برحق خانواده ها، یعنی وصل ارتباط با عزیزانشان، آرزوی موفقیت دارم.

**علی مرادی:** تشکیل انجمن نجات در آلبانی که به طور خالص و کامل متشکل از افراد ایرانی جادشده و مجرب می باشد و توانسته اند مراحل قانونی را مطابق ضوابط وزارت کشور آلبانی طی کنند و به طور مستقل فعالیت خود را برای کمک به هموطنان و دوستان خود که گرفتار فرقه رجوی می باشند آغاز کرده اند، قطعاً امید بخش است و می توان به کانون و مرکز اعتماد، اتکا و امیدواری هم برای خانواده ها به عنوان خط مقدم فعالیت برای رهایی فرزندان و حامی اصلی خانواده ها و هم پشتوانه و مامن و ملجأ مطمئنی برای افرادی که قصد جدایی از تشکیلات را دارند، باشند.



... دوستان انجمن نجات آلبانی بایستی مواظب لگدپیرانی و توطئه های فرقه باشند. اگر چه در هر حال بازنده اصلی فرقه رجوی خواهد بود چون ما و جدانشدگان و انجمن نجات چیزی برای از دست دادن نداریم و هر واکنش رجوی نیز ما را به هدفمان نزدیک تر می کند....

**ایرج صالحی:** هنوز تشکیل انجمن نجات آلبانی به چند هفته نرسیده که رجوی ها که خیلی خوب مفهوم تشکیل انجمن نجات آلبانی را درک کردند به فغان درآمدند. آن ها با صدور اطلاعیه ای علیه انجمن نجات آلبانی که طبق معمول اکثر مطالب آن توهین و فحاشی و البته همراه با چاشنی دروغ بود، واکنش درد آلودی نشان دادند. صدور این اطلاعیه آن هم با ضجه هایی که درباره اقدامات قانونی انجمن نجات آلبانی و انجام هماهنگی آن ها با ارگان های مربوطه در پلیس و وزارت کشور آلبانی در آن وجود داشت خود به بهترین شکل گویای آن است که رجوی ها تا چه حد از تشکیل این انجمن در کشور آلبانی احساس خطر و نگرانی می کنند.

رجوی ها از پیشروی انجمن نجات آلبانی و پیش بردن امور در کادری قانونی شوکه شده اند و تصور نمی کردند با تمام زد و بندهایی که تاکنون کرده بودند و فشاری که اربابان صهیونیست و غربی رجوی ها بر دولت آلبانی می آورند و همین طور علی رغم ولخرجی هایی که خودشان با دست باز در آلبانی انجام می دادند، اعضای جدا شده بتوانند تنها با تکیه بر اراده خودشان و تبعیت از قانون کارشان را پیش ببرند.

**محمد رضا مبین:** انجمن نجات آلبانی از اعضای ساده و صادق تشکیل شده است که فقط اهداف انسانی و حقوق بشری را دنبال می کند، فرار مستمر سران سازمان از پاسخگویی به خواست خانواده ها برای ملاقات با عزیزان شان که از یک منطق انسانی برخوردار است، عادی نیست، چرا سازمان از این خواسته های برحق و عادی فرار می کند؟

همه جدانشدگان در آلبانی با شرایط سخت معیشتی، در جاهای مختلف مشغول به کارهای عادی هستند و حقوق خیلی کمی می گیرند که فقط گذران زندگی می کنند، مزدور مریم رجوی است که از اسرائیل و آمریکا و عربستان پول می گیرد و مثل اشراف در اروپا زندگی می کند، ساده زیستی اعضای جدا شده از سازمان، گواه شرافت و غیرت آن هاست که تن به بیگانگان نفروختند و وطن فروشی نکردند، که اگر چنین بود ما نباید شاهد زندگی ساده و بی آلایش آن ها می بودیم.

**بخشعلی علیزاده:** درود بیکران به انسان هایی که به جای فکر کردن به زندگی راحت خود به فکر رهایی کسانی هستند که جز این افراد امید دیگری ندارند.





## اولین گردهمایی بزرگ انجمن نجات آلبانی

5 آذر ماه 1402

این مراسم در زمین فوتسال پارک پر تردد معروف به روگا اورا، در مرکز شهر تیرانا با شعار ما همه برابر هستیم و از حقوق اولیه انسانی همه جوامع مختلف در آلبانی حمایت می‌کنیم، برگزار گردید. علی‌رغم هوای سرد زیر صفر درجه آخرین ماه پاییز بیش از 300 نفر از شهروندان ساکن تیرانا گرد آمدند. این اولین گردهمایی بزرگ انجمن نجات آلبانی بعد از تاسیس و اعلام موجودیت در عرصه اجتماعی آلبانی می‌باشد.

تعداد زیادی از شهروندان آلبانیایی در آن شرکت کردند. حضور گسترده شهروندان آلبانیایی در این مراسم و انعکاس آن در شبکه‌های تلویزیونی و رسانه‌های آلبانی و از همه مهم‌تر همکاری مقامات دولتی و محلی در برگزاری هر چه با شکوه‌تر برگزار کردن این مراسم نشان داد که انجمن نجات آلبانی توانسته است در تعادل قوا با فرقه مجاهدین خلق دست‌پیش‌را گرفته و خود را تحمیل نماید.

بی شک انجمن نجات آلبانی به عنوان تنها نقطه امید خانواده های چشم انتظار و بالاترین محرک و نقطه انگیزشی برای آزادی اسیران دربند، مسیر خود را پیدا کرده و با انسجام و اتحاد و همدلی و همبستگی هر چه بیشتر و به کارگیری تجارب انجمن نجات در داخل کشور در آینده ای نزدیک آزادی همه اعضای تحت اسارت را رقم خواهد زد.



بر اساس اطلاعات رسیده، تلویزیون ویژن پلاس (ویزیون پلاس) Vizion Plus TV که یکی از پربیننده ترین شبکه های سراسری آلبانی است سه بار در بخش اخبار خود به این گردهمایی پوشش داد. همچنین کانال 7 سیمای سراسری آلبانی Kanali Shtate 7 نیز سه بار در گزارشات خبری خود آن را منعکس نمود. تلویزیون های ATV و کانال یک تیرانا Tirana TV 1 و پوبلی آلب Publiab و ACTV و کریستال تی وی Kristal tv هم گردهمایی را گزارش نمودند.

مهندس ابراهیم خدابنده، مدیرعامل انجمن نجات گفت: "سازمان مجاهدین خلق اعضای خود را در زنجیر نگاه داشته و آن ها را از حقوق اولیه بشری محروم کرده است. سازمان مجاهدین خلق ادعا می کند که اپوزیسیونی را تشکیل داده است که وعده دموکراسی و آزادی می دهد، اما آن ها حق ارتباط با خانواده های خود را از اعضا سلب کرده و حق زندگی آزاد را از آن ها گرفته اند.

انجمن نجات آلبانی در چارچوب ادغام این جامعه خارجی در آلبانی فعالیت می کند و با برقراری ارتباط مجدد با خانواده های خود در ایران و ایجاد یک زندگی تثبیت شده در آلبانی این امکان را برای آن ها فراهم کرده است تا از حقوق انسانی خود محافظت کنند."

خانم ثریا عبداللهی گفت: "سازمان حق احساس محبت فرزندانمان را از ما گرفته است و فرزندان ما طعمه یک شیادی بزرگ شده اند. او ادامه داد که وقتی حمایت شهروندان آلبانیایی را از طریق این کنفرانس می بینم بسیار هیجان زده می شوم، زیرا این به من امید می دهد که روزی با پسر امیراصلان ملاقات کنم. او اضافه کرد که من همچنین از نهادهای دولت آلبانی و شخص نخست وزیر درخواست می کنم که ملاقات مادران با فرزندانمان را ممکن سازند، و این حقیقت تلخ را به اعضا بگویند که آن سازمان فقط به خاطر منافع رهبران، افرادش را نابود کرد."

آقای حمید آق آتابای از جدانشدگان از فرقه رجوی و از مسئولین انجمن نجات آلبانی حضوراً به سخنرانی پرداخت. او ابتدا از تجارب خود در داخل اردوگاه مجاهدین خلق صحبت کرد که برای حاضران تازگی داشت و همچنین به کانون های شورشی مجاهدین خلق و تهدیدی که این سازمان برای امنیت مردم ایران و برای امنیت مردم آلبانی دارد اشاره نمود. وی به بیان تجربیات سیاه شخصی خود در طی سالیان اقامت در اردوگاه مجاهدین خلق در آلبانی پرداخت و این که چگونه بعد از نجات از این فرقه زندگی اش تغییر کرده است.

همچنین پیام های حمایتی دوستان انجمن نجات آلبانی از جمله فعال حقوق بشر خانم نعیمه جونگتسای، نویسنده معروف آقای لئونارد نیکا و کشیش کریستیان کوتوری خوانده شد.





پس از پخش مجدد مستند "بیوگرافی" از تولیدات انجمن نجات به زبان آلبانیایی، بیانیه پایانی گردهمایی انجمن نجات آلبانی که به امضای حاضران شرکت کننده در گردهمایی رسیده بود قرائت گردید.

### بیانیه پایانی:

1- شرایطی فراهم شود و ترتیبی داده شود تا خانواده های اعضای گرفتار در سازمان مجاهدین خلق در آلبانی بتوانند ویزا و اجازه ورود گرفته و به آلبانی سفر کنند تا قادر باشند از نزدیک شرایط عزیزان خود را پیگیری نمایند.

2- از اعزام جانشینان سازمان مجاهدین خلق به داخل ایران، حتی اگر ظاهراً داوطلبانه باشد، جداً خوداری شود چرا که این افراد به دلیل سوابق فعالیت خود با سازمان مجاهدین خلق و خصوصاً این که بدون مدارک هویتی ایرانی از مبدأ آلبانی، که میزبان مجاهدین خلق است، سفر می کنند، با زندان و پیگرد قضایی روبرو می شوند.

3- فعالیت مجاهدین خلق علیه امنیت مردم ایران در فضای مجازی، که از خاک آلبانی صورت می گیرد، کماکان همچون سنوات گذشته ادامه دارد و هنوز هیچ اقدام جدی در قبال این گونه اقدامات که امنیت ملی آلبانی را نیز به خطر می اندازد از جانب دولت آلبانی مشاهده نشده است.

4- در تاریخ 20 ژوئن امسال، سازمان مجاهدین خلق در برابر یک اقدام قانونی پلیس آلبانی جهت بازرسی محل آنان واکنشی خشونت آمیز نشان داد که به مجروح شدن تعدادی از افسران پلیس انجامید. مشابه این ماجرا زمانی که این سازمان در خاک عراق حضور داشت نیز در برابر اقدام قانونی پلیس عراق برای بازرسی قرارگاه اشرف اتفاق افتاده بود. متأسفانه به این اقدام آشکار غیرقانونی سازمان مجاهدین خلق در خاک آلبانی واکنشی نشان داده نشد.

## افتتاحیه نمایش فیلم "سرهنگ ثریا"



ژاله صامتی، لیلی عاج، و ثریا عبداللهی در مراسم افتتاحیه نمایش فیلم سرهنگ ثریا

روز پنجشنبه 11 آبان ماه 1402، مراسم افتتاحیه نمایش فیلم "سرهنگ ثریا" با حضور عوامل این فیلم از جمله خانم لیلی عاج نویسنده و کارگردان و خانم ژاله صامتی بازیگر نقش سرهنگ ثریا در پردیس سینمایی هدیش در تهران برگزار گردید.

این فیلم نمایشگر سرگذشت پایداری و تلاش چهارساله خانواده های چشم انتظار در مقابل پادگان اشرف در عراق برای دیدار با عزیزانشان است که مسعود رجوی به شدت مانع از آن بود و هرگز اجازه چنین چیزی را نداد.

### مهندس ابراهیم خداینده (مدیرعامل انجمن نجات):

«موضوع فیلم سرهنگ ثریا تاکنون راه به سینمای ایران نداشته است. خانواده های اعضای سازمان مجاهدین خلق که رنج های بسیاری را طی ده ها سال به خاطر ربوده شدن ذهن و جسم فرزندانشان تحمل کردند برای اولین بار موضوع یک فیلم سینمایی شدند.

خانم لیلی عاج برای اولین بار به این موضوع در تئاتر "بابا آدم" که خود نویسنده و کارگردان آن بود پرداخت. این تئاتر مورد توجه بسیاری قرار گرفت و مردم با این پدیده آشنا شدند. سپس به وی پیشنهاد



شد که این موضوع را در قالب یک فیلم سینمایی بازگو کند که "سرهنگ ثریا" حاصل این کار است. خانم عاج در کسوت نویسنده و کارگردان زحمت بسیار زیادی را برای این فیلم کشیده و تلاش کرده است تا این موضوع را برای مخاطب عینی کند.

داستان این فیلم تماماً بر اساس ماجراهای واقعی طی ۴ سال در مقابل اردوگاه اشرف در عراق تنظیم شده و عین حقیقت است و فقط برخی اسامی تغییر داده شده اند. این فیلم چهره دیگری از "مجاهدین خلق" را که تاکنون بازگو نشده به نمایش می گذارد.

قربانیان در سازمان مجاهدین خلق سه دسته هستند: دسته اول قربانیان ترور هستند. کسانی که آماج سوءقصدها و ترورهای کور و وحشیانه این سازمان خصوصاً در اوایل دهه شصت قرار گرفتند. بسیاری از این قربانیان هیچ سمت نظامی یا حتی دولتی نداشتند و از عادی ترین مردم ایران بودند. دسته دوم مردم آزادیخواه عراق هستند که قربانی سرکوب این سازمان در همدستی با صدام حسین گردیدند. این دسته شامل شیعیان عراق در جنوب و کردهای عراق در شمال این کشور می شوند که جنایات بسیاری توسط عوامل فرقه رجوی علیه آنان صورت گرفت و دسته سوم اعضای خود سازمان مجاهدین خلق و خانواده‌های آنان هستند. به حق می توان گفت که مقدم ترین قربانیان "نفاق" مسعود رجوی، که فریب شعارهای کذب اسلام پناهی و وطن پرستی و استقلال طلبی او را خورده و زندگی خود را به فنا دادند، اعضای فرقه خودش هستند.»

#### آقای بیجار رحیمی (عضو جدانشده از فرقه رجوی در آلبانی):

«مسعود رجوی صراحتاً می گفت: "همان طوری که زن داشته یا نداشته خود را گفتم طلاق علی الدوام بدهید و دادید، نسبت به خانواده می گویم شما هیچ دینی به خانواده خود ندارید. نباید کوچک ترین وابستگی به اعضای خانواده خود داشته باشید. مرزبندی داشته باشید و هر لحظه ای هم از خانواده به ذهنتان زد بلافاصله با نفر کنار دستی یا در نشست غسل روزانه بیان کنید. برای خلاصی ذهنتان از شما می خواهم و تأکید می کنم، خانواده خوب یا بدش را بدهید به من. شما نباید به فکر خانواده و دوری و مشکلات آن ها باشید."»

مخالفت هیستریک رجوی با خانواده ها و ممانعت از ملاقات با عزیزانشان برای این بود که می دانست هر دیداری، مساوی با جداشدن عضوی از پیکره تشکیلاتش و پیوستن به خانواده و رفتن پی زندگی مطلوبش است. آن وقت در پایان دیدارها رجوی می ماند و حوض خالی اش.»



### در اشرف 3 چه می گذرد؟

افراد این قرارگاه از خود هیچ گونه اراده و اختیاری ندارند، مجبورند مانند برده هر چه را به آن ها دیکته می شود تکرار کنند یا هر مسئولیتی به آن ها می دهند را کورکورانه انجام دهند.

رهبران فرقه با نشست های عملیات جاری و غسل هفتگی 24 ساعته افراد را به لحاظ ذهنی تحت کنترل دارند.

اشرف 3 زندانی است که زندانیان حق ارتباط با خانواده را ندارند. در اشرف 3 هیچ فرقی بین زندانی و زندانبان نیست، مسئولیت اعضای فرقه دو شیفته است. همه هم زندانی اند و هم زندانبان

در زندان اشرف 3 آن هایی که از مقررات سرپیچی می کنند به شدت تنبیه می شوند. با برگزاری نشست های جمعی شخصیت فرد مورد نظر را می شکنند.

به اعضا حق ارتباط با خانواده را نمی دهند. نه حق دارند تماس بگیرند و نه حق دارند نامه ای برای خانواده بفرستند.

رهبری فرقه ارتباط با خانواده را مرز سرخ قلمداد کرده و به خانواده ها توهین می کنند.

اعضای در بند به جز سیمای دروغین دسترسی به خبرهای بیرونی ندارند، اینترنت ندارند و اگر برای کار خودشان استفاده می کنند بالای سر کامپیوتر یک نفر مراقب می گذارند تا آن نفر به جز آن کاری که به او سپرده شده را انجام ندهد

تنها یک کار است که اگر صبح تا شب هم به آن بپردازید آزاد هستید و هیچ محدودیتی ندارد و آن مدح و ثنای مسعود و مریم رجوی است.

گلی اسکاردی



### مادرم در نبود من از دنیا رفته است

آقای علی اصغر زمانی ورکانه، عضو سابق فرقه رجوی که توانست در یک اقدام شجاعانه در روز پنجشنبه 23 شهریور 1402 در یک موقعیت به دست آمده فرار کند و خود را به ایستگاه پلیس شماره 4 در تیرانا معرفی نماید و متعاقباً به دوستان خود بپیوندد، گفت:

مجاهدین خلق هیچ امکانی برای رفتن به اروپا و گرفتن پناهندگی در آنجا در اختیارمان نمی گذارد.

به این ترتیب تصمیم گرفتم که به ایران بازگردم اما مسئولین سازمان پسر 17 ساله ام را با فریب از من جدا کردند و بعد او را از من مخفی نمودند. آن ها او را به گروگان گرفته بودند تا من نتوانم با او صحبت کنم و او را با خودم به ایران برگردانم.

یک بار پسرم را در یک خودرو جیب به طور اتفاقی دیدم. راننده فردی به نام محمد سادات

من علی اصغر زمانی، 10 اردیبهشت 1338 در تهران متولد شدم.

من در سال 1382 چون زندگی سختی داشتم و به دنبال شغل پردرآمدی بودم خواستم از طریق سازمان مجاهدین خلق که وعده اقامت اروپا را داده بود از طریق قرارگاه اشرف واقع در عراق به اروپا برسم.

به این جهت به همراه خانواده (همسر و دو فرزندم) به عراق و قرارگاه اشرف رفتیم. مدتی بعد از این که به آنجا رسیدیم به اشتباه خود پی بردم و فهمیدم که فریب خورده ام و سازمان





دربندی (عادل) از مسئولین سازمان مجاهدین خلق در قسمت پذیرش اشرف در عراق بود. او به محض دیدن من سرعت گرفت و فرزندم را از من دور کرد و در عین حال با نیشخند گزنده ای به من خیره شده بود. من هرگز این صحنه را فراموش نمی‌کنم. آن‌ها به فرزند 17 ساله ام لباس نظامی پوشانده بودند و او را ترسانده بودند که چون وارد قرارگاه اشرف شده و لباس نظامی پوشیده‌ای، اگر به ایران برگردی حکومت ایران تو را می‌کشد. به طور واقع فرزندم را از من ربودند.

به من و همسرم گفتند که اگر می‌خواهید در اشرف نزد فرزندتان باشید باید از همدیگر طلاق بگیرید. چون در تشکیلات رجوی همه نفرات از زن و مرد از هم طلاق گرفته‌اند و داشتن زن و زندگی ممنوع است. در واقع از شرایطی که برای ما پیش آورده بودند استفاده کردند تا ما را وادار به طلاق اجباری کنند.

در ضمن به ما گفتند چون دخترتان 7 ساله است اینجا نمی‌تواند بماند. شما می‌توانید او را به یک نفر هوادار که از کردستان ایران آمده بسپارید. او می‌تواند دخترتان را به یک خانواده کردستانی بسپارد. ما مخالفت کردیم و وقتی ناراحتی و واکنش ما را دیدند در جهت توجیه برآمدند. یک نفر از آن‌ها گفت که یک نفر فدا شود بهتر از این است که سه نفر فدا شوند. در واقع از ما خواسته شد تا دختر 7 ساله مان را برای ماندنمان در سازمان قربانی کنیم. ما این را

قبول نکردیم و به ناچار من و همسر و دختر کوچکم بدون پسرمان به ایران برگشتیم.

من در سال 1384 به خاطر برگرداندن پسر و نجات او از جنگال فرقه رجوی از ایران به عراق بازگشتم. اما باز دسترسی به پسر نداشتیم. او در قسمت پذیرش اشرف در عراق بود. من مجدداً گفتم که می‌خواهم به مجاهدین خلق بپیوندم و با این کار می‌خواستم نزد پسر باشم تا راهی برای برگرداندن او پیدا کنم. در قسمت پذیرش [محمد سادات دربندی] همان مسئول پذیرش سازمان مجاهدین خلق نزد من آمد تا از من نوشته بگیرد که من راضی بودم که فرزندم در اشرف بماند. از این ترفند و فریب آن‌ها به قدری گزیده و ناراحت شدم که هرگز فراموش نکردم و بعد از سال‌ها زخمش هنوز در اعماق وجودم باقی است و التیام نمی‌یابد. در آن زمان چاره‌ای نداشتیم و تحمل می‌کردم و می‌خواستم هر طور شده پسر را با خود ببرم. اما با این که پسر فاصله مکانی زیادی با من نداشت، در آن شرایط ضد انسانی که در آنجا حکمفرما بود نمی‌توانستم ملاقات یا دیداری با او داشته باشم. پسر را به من نشان نمی‌دادند و اگر هم اتفاقی او را می‌دیدم زیر ضرب تشکیلات رجوی بودم و نمی‌توانستیم با هم صحبت کنیم یا تماسی داشته باشیم. زیرا هر تماس خانوادگی را ضد تشکیلات و محفل می‌دانستند.

من علی‌رغم میل باطنی ام به اجبار سال‌ها شرایط سخت و جهنمی اشرف را در عراق



تحمل کردم و حرفی هم نمی توانستم بزنم. و دیگر کاملاً ناامید شده بودم.

بعد از این که افراد از قرارگاه اشرف در عراق به لیبرتی منتقل شدند به لیبرتی رفتم. بعد از انتقال به لیبرتی در زیر کنترل تشکیلات رجوی موفق شدم مخفیانه با پسر تماس داشته باشم. با او قرار گذاشتم که به اتفاق هم به کمیساریای مستقر در لیبرتی مراجعه کنیم. این در حالی بود که مسعود رجوی اجازه نمی داد که نفرات مستقیماً به کمیساریا در لیبرتی مراجعه داشته باشند. او انتقال نفرات از لیبرتی به آلبانی یا کشور ثالث را متوقف کرده بود و شیپور جنگ صد برابر را می زد و حتی می خواست نفرات را به قرارگاه اشرف برگرداند. برای مسعود و مریم رجوی مهم نبود که افراد زیرموشک باران در اشرف یا لیبرتی تکه تکه شوند.

پسر در یک فرصت توانست به کمیساریا در لیبرتی مراجعه کرده و خود را نجات دهد اما من در لیبرتی بیمار بودم و نیاز به عمل جراحی داشتم که چند بار با سختی های زیادی به بیمارستان های بغداد مراجعه داشتم و عمل لیزر انجام شد اما بی نتیجه بود. به همین جهت تا آخرین نفرات در لیبرتی ماندم. بعد از انتقال به آلبانی مشکل بیماریم را دنبال کردم و بالأخره در سال 2021 موفق شدم که تحت عمل جراحی باز قرار بگیرم.

بعد از انتقال به اردوگاه سازمان در آلبانی از من خواسته شد تا در آنجا در فضای مجازی کار کنم و مانند دیگران با کانون های شورشی در داخل کشور ارتباط داشته باشم. من قبول نکردم و گفتم که به دو دلیل این کار را نمی کنم.

دلیل اول این که شما از من می خواهید تا با فریب و نیرنگ افرادی را در داخل کشور توسط فضای مجازی پیدا کنم و ابتدا به آن ها به دروغ بگویم که مثلاً من دانشجوی در ایتالیا یا یک کشور دیگر هستم و با نیرنگ خودم را فرد دیگری معرفی کنم. این کار حداقلش این است که در روز به ده نفر دروغ بگویم که در سال می شود 3650 دروغ.

گفتم که در این کار دیگر روح و روانم با دروغ و نیرنگ آلوده می شود و چیزی از من باقی نمی ماند. در واقع می دیدم که همه کارهای سازمان مجاهدین خلق چیزی جز فریب و دروغ نیست و آن ها از وجود افراد در داخل کشور سوءاستفاده کرده و عضوگیری می نمایند.

دلیل دوم این که من نمی توانم مسئولیت جان انسان ها را در داخل بپذیرم و آنگاه خودم در ساحل امن در کنار دریای آدریاتیک باشم و این را نهایت بی شرافتی می دانستم. به آن ها گفتم که شما اگر می خواهید این کارها را بکنید چرا خودتان به داخل نمی روید که این نهایت بزدلی از طرف شماست که رجوی به شما آموخته و خودش هم در بزنگاه های مختلف نیروهای



اسیرش را جلو گلوله گذاشته و سال هاست خودش را مخفی کرده است.

به همین دو دلیل فوق از سازمان مجاهدین خلق کتبا درخواست جدا شدن کردم. اما آن ها ترتیب اثری ندادند. بعد از درخواست جدایی، مسئولین سازمان مجاهدین خلق من را از دیگر افراد جدا کردند. من از این بابت بسیار ناراحت بودم و از طرفی احساس افسردگی و ناامنی می کردم.

به طوری که وقتی کارکنان وزرات کشور برای تمدید کارت هویت اوپتومتری به کمپ آمده بودند صراحتاً به مسئولم گفتم من از آن ها خواهم خواست تا مرا بیرون ببرند تا از اینجا نجات پیدا کنم.

به همین دلیل زمانی که پلیس آلبانی به کمپ برای بازرسی آمده بودند مرا در همان اتاق که زندگی می کردم حبس کردند و دو نفر هم مراقب و بپا گذاشتند تا نتوانم به پلیس مراجعه و درخواست پناهندگی نمایم.

آخرین باری که به مسئولین مربوطه در کمپ مراجعه و درخواست تعیین تکلیف برای جدایی کردم اوایل شهریور امسال بود. اما آن ها به من گفتند که باید یک سال دیگر بمانی و این قانون سازمان است.

در جواب گفتم: من که نزدیک به دو سال است درخواست کتبی برای جدایی داده ام.

آن ها گفتند: آن مدتی که درخواست داده بودی به حساب نمی آید و ما در این مدت می خواستیم تو را راضی و ترغیب کنیم که جدا نشوی. نمی دانم که این قانون را از کجا آورده بودند.

آن ها در این شرایط با فشار روحی و روانی مرا دوره کردند و از من تعهد گرفتند که یک سال دیگر هم بمانم. جالب این که نوشته ای هم از قبل آماده داشتند و به من دیکته کردند که من خودم پیشنهاد داده ام که به عنوان مهمان و نه یک عضو در اردوگاه اشرف 3 یک سال دیگر می مانم.

در واقع این ترفندی بیش نبود زیرا هدفشان خریدن زمان برای خودشان و ممانعت از خروج من از کمپ بود. آن ها بدین وسیله از من تعهد گرفتند و گفتند اگر این تعهد را نقض کنی ما هیچ مسئولیتی در قبال تو نخواهیم داشت.

آن ها مرا با این شیوه تحت فشار قرار می دادند که از سازمان مجاهدین خلق جدا نشوم. لازم به توضیح است که سازمان مجاهدین خلق با این قبیل نوشته ها و گرفتن تعهدات بعداً علیه جدانشدگان استفاده کرده و در اختیار عموم قرار می دهند و به این صورت افراد جدانشده را مقصر دانسته و به حیثیت آن ها ضربه وارد می سازند و خود را حق به جانب و میرا نشان می دهند. این یک شیوه قدیمی شناخته شده فرقه ای و فاشیستی است.



نماینده انجمن نجات در تیرانا دادند که فوراً مورد حمایت قرار گرفتیم.

اکنون بسیار خوشحال هستم که پلیس آلبانی امنیت مرا تضمین نمود و به من قوت قلب داد و از این بابت از آن ها کمال تشکر و قدردانی را ابراز می دارم.

نکته مهم این که در طی 20 سالی که در چنگ سازمان مجاهدین خلق گرفتار بودم متأسفانه از احوال مادر پیرم و دیگر عزیزانم در خانواده و دوستانم بی خبر بودم زیرا فرقه اجازه تماس نمی داد. بعد از جدایی و ارتباط با خانواده در ایران متوجه شدم مادرم که دخترم را در نبود من بزرگ کرده بود از دنیا رفته است که در دل هزار بار رجوی را لعنت کردم.

من که بیشتر از این تحمل این فریب ها را نداشتم و اعتمادم به آن ها کاملاً سلب شده بود و می دانستم که بعد از یک سال هم دوباره یک بهانه دیگر می آورند و نمی گذارند جدا شوم. به همین خاطر در ترددی که برای خرید به تیرانا داشتیم و شدیداً هم تحت کنترل افراد «بپا» بودم موفق شدم فرار کنم و خودم را به پلیس آلبانی برسانم و درخواست پناهندگی بدهم.

در مراجعه به پلیس خیلی استرس داشتم و نگران بودم که چه خواهد شد. اما برخلاف تصورم در ایستگاه پلیس شماره 4 تیرانا به گرمی از من پذیرایی شد و به من اطمینان خاطر دادند که نگران هیچ چیز نباشم و بلافاصله مترجم خبر کردند و مرا همان شب تحویل

### برگرد تا مادرانه در آغوش بگیرم



مادر امین اسدان

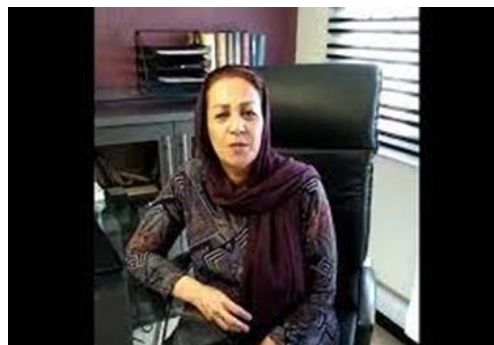
امین، جوان و شاداب بود و در پی زندگی شرافتمندانه خیلی سخت کوش بود و پشتکار داشت. خودش داوطلبانه و با رضایت خانواده اواخر دهه هفتاد خواست که برای اشتغال بهتر به ترکیه برود و شغلی دست و پا کند. گویا در این گیر و دار بی آن که بخوهد و اهلش باشد، طعمه عوامل آدم ربایی تشکیلات مافیایی رجوی می شود و با ترفند اشتغال در اروپا اغفالش می کنند که مقدماً باید دوره ای را در عراق سپری نماید. به همین سادگی مسیر زندگی امین جوان طور دیگری رقم می خورد و اینک نزدیک به ۲۴ سال است که در اسارت رجوی محبوس است و از آن تاریخ یک تماس هم با خانواده نداشته است.

## 43 سال فراق فرزند

داوود حیدریان ابهری در سال 1359، در اوایل جنگ ایران و عراق حین انجام خدمت سربازی و دفاع از مرز و بوم و خاک میهنش به اسارت نیروهای بعثی ارتش عراق در می آید. از آنجایی که مسعود رجوی سرکرده خودکامه تشکیلات رجوی برای صدام دیکتاتور عراق خوش خدمتی و مزدوری می کرد و صدام نیز در مقابل مزد مزدوری رجوی نیروهای اسیر شده ایرانی را به تشکیلات رجوی تقدیم می کرد. داود حیدریان نیز همچون دیگر اسیران به اردوگاه های مخوف رجوی منتقل گردید.



پدر و مادر داوود می گویند: تنها خواسته مان این است که بعد از این همه سال صدای فرزندمان را بشنویم یا با او دیدار کنیم.



خانم معصومه حیدریان ابهری خواهر داود می گوید: واقعا دلمان برای برادرمان تنگ شده. چهل سال است داود را ندیده ایم. می خواهیم که حداقل ارتباط تصویری با داود داشته باشیم. پدر و مادرمان حسرت به دل دیدار داود هستند.

انجمن نجات البرز



## اجبار در فرقه رجوی

- 1- در این فرقه هیچ زنی اجازه ندارد بدون روسری باشد و استفاده از روسری و لباس کاملاً پوشیده اجباری است.
- 2- هیچ زن یا مردی اجازه ندارد نوع و رنگ لباسش را خودش تعیین کند بلکه رجوی ها و فرماندهان ارشد در این فرقه مشخص می کنند که زنان و مردان چه پوششی و با چه رنگی را در کدام برنامه بپوشند یا نپوشند.
- 3- هیچ زن و مردی در فرقه مجاهدین خلق اجازه ندارد در خارج از آسایشگاه جوراب به پا نداشته باشد و این کار یک جرم محسوب می شود و با فرد خاطی به شدت برخورد خواهد شد.
- 4- بالا زدن آستین در این فرقه حتی برای مردان جرم است چه رسد برای زنان
- 5- در قرارگاه اشرف پمپ بنزینی وجود داشت که استفاده از آن برحسب جنسیت بود. به این معنا که ایامی از هفته مخصوص مردان بود و زنان اجازه استفاده از آن را نداشتند. و ایام دیگر مخصوص زنان بود و مردان اجازه استفاده از آن را نداشتند.
- 6- نشستن مردان در جلوی ماشین جیبی که زنان راننده آن بودند و بالعکس آن ممنوع بود.
- 7- استفاده از ساده ترین وسایل بهداشتی - آرایشی همچون کرم و ادکلن برای مردان و زنان ممنوع بود.
- 8- ازدواج در این فرقه حرام است.
- 9- اعضای این فرقه نه تنها از موارد گفته شده در بالا محروم اند بلکه هفته ای یک روز باید در نشست هایی با عنوان «غسل هفتگی» به اجبار شرکت کنند (زیرا رجوی این نشست ها را مرز سرخ اعلام کرده) و در جلوی جمع فاکت های جنسی و عاطفی خود را بخوانند. اعضای فرقه مجاهدین خلق حتی مجبور هستند اگر خوابی با این مضمون دیدند نیز گزارش کنند.



### تصویر سازی های فرقه از شهر تهران

روز 26 مهرماه 84 به من و هشت نفر دیگر اطلاع دادند ساعت چهار بامداد فردا با هلی کوپتر به سمت مرز ایران پرواز خواهیم داشت.

پس از ورود به ایران، یکی از نکات جالبی که ما را کاملاً متعجب ساخت استفاده گسترده مردم از زن و مرد و کوچک و بزرگ از گوشی موبایل بود. من تا آن موقع موبایل ندیده بودم! در چند مورد که در مرز تیم های شناسایی مجاهدین خلق تعدادی از شهروندان و چوپانان مناطق مرزی را دستگیر کرده بودند، دستگاه هایی همراه خود داشتند که مسئولین تشکیلات می گفتند این ها بیسیم های جاسوسی است و این افراد از نیروهای امنیتی رژیم هستند که همراه با این دستگاه ها به مناطق مرزی مجاور استقرار نیروهای مجاهدین خلق فرستاده می شوند تا اطلاعات نیروهای ما را به مسئولین اطلاعاتی گزارش کنند!

به تهران که رسیدیم در کمال تعجب همان به اصطلاح بی سیم ها را در دست مردم عادی در شهر و بازار مشاهده کردیم. با دیدن این حجم گوشی یا به زعم ما بی سیم، در قالب طنز از یکدیگر سؤال می کردیم یعنی جمهوری اسلامی این تعداد نیروی امنیتی دارد؟! و بعد به حماقت و ساده لوحی خودمان می



خندیدیم. بعد از سال ها برای اولین بار بود که گوشی موبایل را از نزدیک می دیدم. در زمانی که ادعای پیشرفت و ترقی خواهی و مجهز کردن ایران به پیشرفته ترین و مدرن ترین تکنولوژی روز دنیا در صورت به دست گرفتن حاکمیت را داشت، اعضا موبایل را به چشم ندیده و حتی در کارکردن با ریموت کنترل تلویزیون و روشن و خاموش کردن آن ناتوان بودند! چون در تمام این سال ها برنامه های تلویزیونی بعد از سانسور اخبار، ضبط و توسط فردی که در تشکیلات مسئول فرهنگی نامیده می شد برای اعضا در سالن پخش می شد. این ناتوانی ما در کارکردن با موبایل و تلویزیون بعد از بازگشت نزد خانواده اسباب جوک و تمسخر مناسبات مجاهدین خلق توسط نسل جوان فامیل شده بود و برایشان غیرقابل باور بود که جریانی که این قدر از پیشرفت و ترقی خواهی دم می زند و حکومت ایران را به عقب ماندگی متهم می کند در درون مناسبات خودشان این میزان عقب باشد.

خود را در خواب و رؤیا می دیدیم. اصلاً چنین تصویری از شهر تهران نداشتم. رهبران مجاهدین خلق با سیاه نمایی چنین در اذهان ما القا می کردند که ایران به دوران چرخ و چاه و قبل از حکومت قاجار برگشته است. مجتمع های سر به فلک کشیده و شیک و وضعیت ظاهری مناسب پوشش مردم و نوع خودروهایی که سوار می شدند تصورات گذشته من را به چالش می کشید. سازمان تبلیغ می کرد دو سوم مردم تهران الونک نشین و بعضاً کارتن خواب هستند! در تشکیلات مجاهدین خلق که بودیم تبلیغات زیادی در طی این سال ها در رابطه با اجبار کردن زنان به استفاده از چادرمشکی با مضمون یا روسری یا توسری، ممنوعیت و مجازات سنگین زنان برای استفاده از لوازم آرایشی و ... صورت گرفته بود.

چندین دختر دوچرخه سوار از کنار ما عبور کردند، سرم را به عقب برگرداندم تا مطمئن شوم واقعاً درست دیده ام؟! بدون هیچ چادر و روسری! سؤالی به ذهنم خطور کرد که آیا این شهر تهران و تحت حاکمیت جمهوری اسلامی است؟!

علی اکرامی







### روش های خودکشی در سازمان مجاهدین خلق

خودکشی یکی از روش هایی بود که مجاهدین خلق در زمان دستگیری یا احساس خطر، از آن استفاده می کردند تا مجبور به اعتراف نباشند. برای این کار روش های زیادی را امتحان می کردند ولی رایج ترین آن ها استفاده از قرص سیانور بود.

پس از انقلاب عمدتاً مجاهدین خلق از این ابزار برای عملیات خود استفاده می کردند و این روند را حتی تا اوایل دهه ۷۰ نیز ادامه دادند. طبق گفته شاهدین عینی جدا شده از این سازمان در دوران حکومت صدام به تمامی مسئولین سازمان و اعضای شورای رهبری دو عدد قرص سیانور داده بودند که دستور بود همیشه این قرص ها را افراد به همراه داشته باشند؛ مخصوصاً در هنگام خروج از قرارگاه و در تردها کنترل می کردند که افراد قرص ها را با خود ببرند. در هنگام جنگ با عراق، نگرانی تشکیلات از دستگیری اعضای شورای رهبری و سران دو چندان شده بود و پیوسته هشدار می دادند کسی نباید زنده دستگیر و اسیر شود و به دست نیروهای آمریکایی یا کردها و... بیفتد و هرگاه احساس خطر کرد، باید با قرص سیانور خودکشی کند. نیروها ملزم به نگهداری دو سیانور همراهشان بودند تا در صورت عمل نکردن قرص اول، قرص دوم حتماً آن فرد را از پا بیندازد.

به دنبال قوانین خود ساخته فرقه رجوی، مردان و زنان رده بالای تشکیلات حق جدایی از سازمان را نداشتند و در هر تردد خارج از کمپ ها دو قرص سیانور با خود حمل می کردند، همین طور دستور داده شده بود اگر کسی از اعضای شورای رهبری و مردان رده بالای سازمان دیگر نخواهد در سازمان بماند



و قصد جدا شدن داشته باشد، خبری از خروج از سازمان نیست، خروج مساوی با مرگ است و به همین دلیل تنها می تواند قرصش را بچود و این طوری خلاص شود.

همانطور که اشاره کردیم یکی از رایج ترین روش ها خوردن سیانور بود. سیانور یک ماده شیمیایی سمی است که می تواند در عرض چند دقیقه باعث مرگ شود. اعضای سازمان مجاهدین خلق، سیانور را در کپسول های کوچک شیشه ای پنهان می کردند و آن را در زندان می جویدند.

این نوع خودکشی ها یک نوع تاکتیک بود که مانع از لو رفتن اطلاعات داخلی سازمان می شد، اما مؤسسه تحقیقات دفاع ملی آمریکا در گزارش خود از آن به عنوان یکی از آموزه های فرقه ای مجاهدین خلق یاد می کند.

بعد از مدتی، خودکشی های تاکتیکی عوامل تروریستی با خودسوزی های ژوئن ۲۰۰۳ میلادی ابعاد جدیدی به خود گرفت.

پس از رأی به عدم کفایت سیاسی بنی صدر توسط مجلس اول، گروه تروریستی مجاهدین خلق به همراه دیگر گروه های مسلح مخالف جمهوری اسلامی با هدف ایجاد تشنج شدید در برخی نقاط کشور در تاریخ ۳۰ خرداد ۶۷ قصد داشتند تجمعاتی را در شهرهای مختلف داشته باشند که منجر به دستگیری تعداد کثیری از مجاهدین خلق شد.

خودکشی برای اعضای این گروه به حدی موضوع جدی بود که حتی زمانی که در زندان بودند نیز دست به خودکشی می زدند، به طور مثال اعضای سازمان مجاهدین خلق سیانور را در کپسول های کوچکی پنهان می کردند که به آن ها "قرص های آزادی" می گفتند. این کپسول ها معمولاً در دهان، بین دندان ها یا در زیر زبان پنهان می شدند. اعضای سازمان مجاهدین خلق اغلب در گروه های کوچک خودکشی می کردند. آن ها قبل از خودکشی با یکدیگر خداحافظی می کردند و در مورد دلایل خود برای این کار صحبت می کردند.

یکی دیگر از روش های خودکشی، خودسوزی بود. اعضای سازمان مجاهدین خلق لباس های خود را آتش زده و خود را به آتش می کشیدند. این روش خودکشی اغلب منجر به مرگ می شد.

پریدن از ارتفاع، ضرب و شتم خود با اجسام سنگین، و مسمومیت با مواد مخدر نیز از دیگر روش ها برای خودکشی بود.



خودکشی انفجاری از دیگر روش های رایج خودکشی در میان مجاهدین خلق بود. بدین گونه که اعضای مجاهدین خلق با استفاده از مواد منفجره خودکشی می کردند که در این روش به اطرافیان نیز آسیب می رساندند.

در روشی دیگر اعضا خودکشی با اسلحه را انتخاب می کردند و با شلیک به خود، دست به خودکشی می زدند.

اعضای مجاهدین خلق با روش خودکشی گرسنگی، خود را از خوردن و آشامیدن منع می کردند تا بمیرند.

رهبران فرقه از این هراس دارند که با جدا شدن این افراد، تشکیلات فرقه ای شان از هم بپاشد البته باید تاکید کرد که این روش ها در زمان حضور اعضای سازمان در اردوگاه های لیبرتی و تیرانا و حتی در اردوگاه اشرف نیز انجام می شده است زیرا به تعبیر سران این گروه؛ خروج از سازمان غیرممکن بود و هر کسی که قصد خروج از سازمان را داشت باید خودکشی می کرد.

صفورا طالب زاده - سایت حیات

### دخترم را فراموش نخواهم کرد



آقای محمد قاسمی خطاب به دخترش خانم شکوه قاسمی (اسیر در فرقه رجوی) می گوید:

شکوه جان خبر داری من چقدر نگران شما هستم ای کاش شما را برای ادامه تحصیل به خارج نمی فرستادم. فکر کردم به خارج می روی تحصیلت به اتمام می رسد و پیش من برمی گردی. نمی دانستم دخترم توسط یک سری آدم های خدانشناس ربوده می شود و حسرت دیدن دخترم را روی دلم می گذارند. شکوه جان خبرهای کمپ آلبانی به دستم می رسد. امیدوارم آسیبی ندیده باشی من کماکان منتظر آمدنت هستم و روزشماری می کنم که به آغوش گرم خانواده برگردی. تنها آرزویم همین است که تا در قید حیات هستم یک بار دیگر تو را در آغوش بگیرم.



## کتاب عملیات مرصاد و سرنوشت منافقین



محمد علی صدر شیرازی نویسنده کتاب عملیات مرصاد و سرنوشت منافقین که زمانی از فریب خوردگان مجاهدین خلق محسوب می شد و اکنون به دامن کشور بازگشته است می گوید:

به خوبی با ساختارهای درونی مجاهدین خلق آشنا هستم و خوشبختانه توانستم از آن ها فاصله بگیرم، از این رو اطلاعاتی ارزشمند را برای جامعه جوان به همراه دارم که در قالب کتاب "عملیات مرصاد و سرنوشت منافقین" آن را ارائه کردم، اما فضای حاکم در بین خود مجاهدین خلق اکنون بغرنج شده است، زیرا بیشتر نیروگیری آن ها متعلق به همان زمان ابتدای انقلاب و قبل از آن است. این افراد اکنون به سنین 70 تا 75 سال رسیده اند و بیماری های عجیبی را به جهت فشارهای روحی که از درون سازمان مجاهدین بر روی تک تک آن ها وارد بوده، تجربه می کنند. این افراد حالا سالخورده شده اند و هزینه های مالی بسیاری بر سازمان تحمیل شده است.

این پژوهش که در قالب کتاب ارائه شده است، با هدف ارائه تصویر واقعی از آغاز تا امروز سازمان مجاهدین خلق و بررسی سرنوشت تلخ آن ها در عملیات مرصاد گردآوری شده است. بخش نخست این کتاب بازکاوی زمینه های شکل گیری، تأسیس سازمان، چرخش به سمت مارکسیسم و ضربات رژیم بر پیکر سازمان مجاهدین خلق، سیر حوادث سازمان پس از پیروزی انقلاب اسلامی تا سال ۱۳۹۰ شمسی را مورد مطالعه قرار داده و بخش دوم کتاب به کالبد شکافی عملیات مرصاد و بررسی زمینه ها و حوادث منتهی به این عملیات اختصاص یافته است. این پژوهش یکی از موضوعات طرح تدوین تاریخ انقلاب اسلامی است که از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی تهیه شده است.

## خودسوزی ها ماحصل متدهای تربیتی فرقه

از بین بردن فردیت اعضا و دستور به همسانی در استفاده از لباس متحد الشكل به گروه، تشویق به تخریب شخصیت قبلی از طریق اعتراف گیری به نقاط ضعف شخصی و درونی ترین احساس های تردید، خلق احساس کاذب حقانیت با برجسته ساختن نارسایی های دنیای خارج و سایر گروه ها، ایزوله کردن به وسیله جداسازی فیزیکی از خانواده، دوستان، اجتماع، ایجاد احساس ترس و احساس گناه، القای احساس برای "نجات" دیگران، از جمله اقدامات و ساز و کارهایی است که فرقه ها برای ایجاد و حفظ و تداوم هویت فرقه ای شان بدان متوسل می شوند.

هم از این روست که فرقه تروریستی منافقین با نگه داشتن اعضا در درون حصارهای ذهنی و اجتماعی ترسیم شده در فرقه، برای حتی مدت کوتاهی، با سلب قدرت انتخاب و اراده آزاد اعضا، به مرور زمان موجب تحلیل رفتن قدرت عقلانی اعضا شده و باور به این که هدف وسیله را توجیه می کند، زمینه رفتاری را فراهم می سازد که نمونه بارز آن در موارد متعددی که اعضای فرقه برای منافع رهبری مبادرت به خودسوزی می کنند قابل مشاهده می باشد و از آن به عنوان شیوه ای در اقدامات خود برای گرفتن امتیاز استفاده می کند.

در واقع خودسوزی معمول ترین نوع خودکشی در سازمان است. برای مثال، در ژوئن 2003، ده تن از اعضای سازمان مجاهدین خلق به نشانه اعتراض به دستگیری مریم رجوی در پاریس دست به خود سوزی در شهرهای مختلف اروپا زدند که این امر منجر به مرگ دو تن از آن ها شد.





این نوع خودکشی ها نیز آمرانه و در راستای خواسته های فرقه ای سازمان مجاهدین خلق بود، اما شکل خودکشی به صورت خودسوزی که با هدف جلب توجه دولتمردان فرانسه و واداشتن آن ها به خواسته های رهبران فرقه بود بیانگر این واقعیت است که آن ها برای تحقق خواسته هایشان حاضرند اعضا را به اشکال مختلف ولو خودسوزی وادار به خودکشی کرده و به کام مرگ بفرستند. این در حالی است که مریم رجوی به اتهام پولشویی و تدارک حملات تروریستی به 13 سفارت ایران در خارج از کشور دستگیر شده و باید به خاطر این اتهامات محاکمه می شد. بی شک بهترین راه برای دفاع از وی از سوی فرقه از طریق مجاری قانونی بود نه این که 10 نفر از اعضا را به شعله های آتش بسپارند.

مهم ترین نکته ای که تعجب برانگیز بود و آدمی را به فکر فرو می برد این بود که نحوه ی تصویربرداری از این خودسوزی ها به گونه ای برنامه ریزی و طراحی شده است که به صحنه های اکشن فیلم های سینمایی شباهت دارد.

### پیری امانم را بریده و به امید وصالت زنده می باشم



مادر معصومه شاه کرمی برای دخترش نوشته:

کجایی نازدانه مادر؟ کجایی فرشته کوچولوی من؟ کجایی شیطونک خانه پدري!

هنوز بوی نفست در پستوی خانه به مشامم می رسد و هنوز رد دست های کوچولویت بر سر سفره مان پیداست.

هنوز سر و صداها و جیغ های کودکانه ات فضای خانه را پر کرده و ما به دنبال تو همه جای خانه را جستجو و تو در کنج اتاق زیر لباس ها قایم شده و نفس نفس زنان در میان لباس ها تاب می خوری و بعد خنده ها و جیغ هایت را به خاطر می آورم و دویدنت در حیاط خانه.

... زندگی مامان، هستی وجود مادر، نی نی بازیگوش خانه؛ کی و کجا تو را ببینم تا آرامش یافته و دوباره بنشانمت و با شانه موهایت را شانه کرده و آن ها را ببافم و تو به مانند فرشته ای در آغوشم آرام گرفته و بخوابی ....

انجمن نجات لرستان



## از اینجا به بعد خودت برو

آقای حمید دهدار حسنی و روایت زندان ابوغریب:

دیدن او در زندان ابوغریب بسیار برایم تعجب برانگیز بود تا دقایقی فکر می کردم اشتباه می بینم تا این که وقتی جلوتر رفتم یقین پیدا کردم که خودش است او را صدا زدم. وقتی صدایم را شنید برگشت نگاه کرد و او هم چند لحظه مکث کرد. بعد سریع به طرف من آمد و با هم احوالپرسی و دیده بوسی کردیم. او گفت تو اینجا چه می کنی؟ من هم گفتم خودت اینجا چه کار می کنی؟ و کلی از این اتفاق با هم خندیدیم.

من به او گفتم سال 78 به یکباره غیبت زد فکر کردم به مقر دیگری منتقل شدی. واقعاً چی شد که از اینجا سر در آوردی؟ اشرف گفت خوشحال نیستم که تو هم به این زندان آمدی ولی از طرف دیگر همین که می بینم تو هم از اسارتگاه رجوی نجات پیدا کردی خوشحالم. خلاصه تا ظهر با اشرف در محوطه قدم زدیم و با هم یادی از گذشته ها کردیم. موقع ناهار شد و قرار شد بعد از ناهار دوباره همدیگر را ببینیم و با هم صحبت کنیم. عصر بعد از صرف ناهار و کمی استراحت اشرف تا جلو بند ما آمد و مرا صدا زد تا با هم در محوطه قدم بزنیم. درحین قدم زدن من به اشرف گفتم برایم تعریف کن چطور سر

همین طور که قدم می زدم به نزدیک بند یک رسیدم، یکباره یکی از بچه ها به نام اشرف را دیدم که به تنهایی قدم می زند. او اهل استان های غربی کشور بود. چندین سال با او در یک مقر بودیم و آخرین بار با هم در مرکز 16 از قرارگاه 4 در شهر کوت مقر سعید محسن بودیم. اشرف در مناسبات فردی ساکت اما معلوم بود حسابی متناقض و مسأله دار است. اما کاری نمی کرد که مسئولین از او آتو داشته باشند. وی توپچی نفربر "بی ام پی وان" بود ولی در کارهای تعمیرات وسایل صوتی و تصویری هم وارد بود و چون دوست داشت تنها کار کند اول صبح موقع شروع کار جمعی به بهانه تعمیر وسایل صوتی به اتاق تعمیرات می رفت. دوست نداشت کسی به او امر و نهی کند، با هر کس جوش نمی خورد. اهل تملق گویی هم نبود و رابطه اش در یگان با من خوب و صمیمی بود. تا این که سال 78 وقتی در شهر کوت و در محور 4 بودیم به یکباره دیدم اشرف در مقر نیست، ما فکر می کردیم که او را به مقر دیگری منتقل کرده اند.



من هم گفتم پس اگر اینطور است واقعاً نمی توانم بمانم می خواهم بروم ایران زن بگیرم، خلاصه چندین روز مسئولین مختلف با من صحبت کردند که از درخواست خودم صرف نظر کنم اما وقتی دیدند فایده ندارد گفتند باشد تو را می فرستیم ایران، برو آنجا زن بگیر. خوشبختانه چون از من آتویی برای سوژه کردن نداشتند نشست تعیین تکلیف برایم تشکیل ندادند.

چند روز مرا در مقر حبس کردند بعد مرا به کمپ اشرف بردند و قرار شد مرا با قاچاقچی به ایران بفرستند. دو روز گذشت. یک شب مرا صدا زدند و تحویل دو نفر قاچاقچی عراقی دادند. آن ها هم مرا به شهر مرزی بردند و قرار شد تا از طریق شط با بلم به لب مرز ایران ببرند من هم خوشحال شدم. اما آنطور که بعد متوجه شدم در اصل بنا به دستور سازمان نقشه داشتند تا مرا به کشتن دهند. به هر حال شب با دو بلم به آب زدیم یک بلم من تنها و بلم دیگر هم دو نفر قاچاقچی بودند.



از اینجا درآوردی؟ او که همواره چهره خندانی داشت گفت داستانش مفصله، حالا برایت توضیح می دهم.

گفت حمید شاید صحبتی که می کنم تو باورنکنی اما عین حقیقته و خودت هم می دانی اهل دروغ نیستم. چند سال بود که واقعاً از مناسبات سازمان متنفر شده بودم و همیشه دنبال راهی برای نجات خودم بودم اما همانطور که خودت هم می دانی اعلام جدایی به همین سادگی نبود، دروغ چرا؟ از نشست های وحشتناک تعیین تکلیف که برای نفرات خواهان جدایی می گذاشتند وحشت داشتم. چون حتماً دیده بودی چه بلایی سر فرد می آورند. به هر حال خودت می دانی که مسئولین از من هیچ گونه آتویی نداشتند چون نه محفل می زدم و نه از زیر کار در می رفتم. چون اعتقاد داشتم باید کارم را انجام دهم اما سال 78 واقعا دیگر خسته شده بودم و گفتم هرطور شده باید از مجاهدین جدا شوم و به دنبال زندگی خودم بروم. به ذهنم زد که بهتر است به مسئول نامه بنویسم و بگویم اگر به من زن می دهید می مانم وگرنه بگذارید بروم! در این لحظه من خندیدم و گفتم واقعاً عجب بهانه ای

اشرف ادامه داد: وقتی مسئول مقر صدیقه حسینی نامه را دید مرا صدا زد و با عصبانیت به من گفت احمق این چه درخواستی است که کردی مگر تا حالا متوجه بحث های انقلاب نشدی؟ نمی دانی درخواست ازدواج مرز سرخ سازمان است؟





وسط شط که رسیدیم دو نفر قاچاقچی گفتند از اینجا به بعد خودت برو و آن ها به سمت عراق برگشتند همین طور که پارو می زدم چند دقیقه بعد از پشت سر من همان دو قاچاقچی به سمت مرز ایران شلیک کردند. ظاهراً پاسگاه ایران هم روبروی من بود و من خبر نداشتم. به یکباره کورکورانه به طرف آب شلیک کردند من هم که شنا بلد بودم از ترس به داخل آب پریدم و شنا کنان تا مرز عراق برگشتم. چیزی حدود 400 متر شنا کردم. وقتی به خشکی سمت عراق رسیدم لباس هایم خیس بود.

دنبال پاسگاه عراقی گشتم. هوا روشن شده بود که پاسگاه عراقی را دیده و به سمت آن رفتم و خودم را به آن ها معرفی کردم. واقعاً هم چاره ای جز این نداشتم نمی توانستم که در عراق سرگردان باشم. سربازان عراقی هم اول مرا کتک زدند و به مقر خودشان اطلاع دادند و ساعتی بعد خودرویی آمد و مرا به بغداد و زندان مخابرات (اطلاعات عراق) برد. در آنجا هم اول

کمی مرا کتک زدند و بعد سؤال و جواب کردند که چرا آمدم عراق! من هم حقیقت ماجرا را به آن ها گفتم. شانس آوردم که باور کردند که من جاسوس نیستم.

روز بعد مرا به دادگاه بردند و آنجا قاضی بدون این که صحبت های مرا بشنود حکم دو سال زندان به جرم تجاوز حدود برایم برید و بعد به زندان ابوغریب منتقل شدم و الآن هم تقریباً دو سال است که اینجا هستم. واقعاً سختی زیادی کشیدم. البته مسئولین زندان می گویند ما ایرانی ها را آزاد نمی کنیم. حتی اگر دوران محکومیت شما تمام شود. اشرف ادامه داد می بینی رجوی چقدر پست و نامرده، آخر من که برای او تهدیدی نبودم. می توانست مرا به اروپا بفرستد یا این که به طور رسمی لب مرز مرا تحویل ایران بدهد. اما او می خواست مرا در همان شط به کشتن دهد.

# خیانت



### گروهک تروریستی مجاهدین خلق

پس از تثبیت نظام جمهوری اسلامی ایران با رأی اکثریت قاطع مردم ایران، برخی از گروه‌ها و جناح‌های سیاسی، که رابطه چندان مناسبی با اوضاع و احوال سیاسی آن زمان کشور نداشتند، بر آن گردیدند تا از روش‌های مختلف، فرایند رو به جلوی انقلاب اسلامی ایران را با اخلال مواجه سازند. در این میان گروه مجاهدین خلق که خود را مجاهدین اسلامی دانسته ولی در عمل با تفکرات مارکسیستی، سعی در القای ایدئولوژی خود در جامعه پس از پیروزی انقلاب بودند، از مسیرهای مختلف اقدام به نفوذ در ارکان اصلی انقلاب نموده که متأسفانه در برخی از موارد موفق به کسب برخی مناصب گردیدند. از سوی دیگر مردم به زعامت معمار انقلاب، که مسیر انقلاب را روشن نموده بودند، دست بیعت با گروه مزبور نداده و بدین سان این گروه بیشترین ضربه را به عوض دریافت از مسئولان کشوری، از مردم ایران دریافت نموده و همین امر موجب گردید تا گروه، تمام تلاش خود را به جهت سرکوب و کشتار بی رحمانه مردم ایران با اقداماتی از قبیل ترور فیزیکی، ترور شخصیت، بمب‌گذاری و... انتقام خود را از مردم باز پس گیرد.



... کشور ایران را می توان یکی از قربانیان تروریسم در جهان برشمرد، زیرا پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایرانی ظهور گروه هایی همچون فرقان، مجاهدین خلق، کومله و دموکرات که هر يك با توجه به ایدئولوژی ها و تفکرات خویش در برهه ای از زمان دست به اقدامات تروریستی در کشور زده و تعداد بسیاری از هموطنان کشور اعم از افراد عامی و مسئولین را به درجه رفیع شهادت رساندند. از جمله این گروه ها که خاطره بسیار زشت و زننده ای از خود در اذهان ملت ایران گذاشته است، گروه مجاهدین خلق است که با توجه به سابقه کشتار این گروه در ایران لزوم استرداد سران و اعضای آن ها که به عناوین مختلف و بیشتر در پوشش مبارز سیاسی در کشورهای اروپایی و غربی سکنی گزیده اند امری بدیهی و ضروری به نظر می رسد. از سوی دیگر با توجه به مفهوم واژه اصطلاحی تروریسم و همچنین برنامه های سازمان ملل که در حول پنج محور در این حوزه تبیین گردیده است و ماهیت تروریستی گروه مجاهدین خلق که فاقد شاخصه های مبارزان سیاسی بوده و فاقد هرگونه جاهت در امور سیاسی و حتی مصداق بارز جرم سیاسی نیز محسوب نشده و با توجه به جنایات مرتکب شده می توان مصداق جنایتکار و تروریسم را بر آن ها حامل نمود. متأسفانه با توجه به این که بسیاری از قطعنامه ها و کنوانسیون های بین المللی که در حوزه استرداد مجرمین و بزهکاران بین دول مختلف وضع گردیده است، به جهت برخی ملاحظات سیاسی، دولت های حامی از تروریست های مجاهدین خلق، با استناد به دلایل غیرمنطقی و بدون در نظر گرفتن قواعد حاکم بین المللی در حوزه استرداد مجرمین، از تحویل آن ها به ایران خودداری نموده و به گونه ای خود را شریک جنایات آن ها نموده اند. با توجه به بررسی های انجام شده و شرایط و اوصاف جرم سیاسی در داخل و خارج از کشور، اقدامات گروه مزبور فاقد اوصاف مزبور بوده و هیچگونه سنخیتی با جرم سیاسی نداشته است. از سوی دیگر اقدامات تروریستی این گروه در ترور بسیاری از مقامات و مسئولین کشوری و لشکری و مردم عادی که اسناد و شواهد آن به عینه موجود است بیانگر رد مستندات کشورهای پناهنده به افراد فوق بوده و فاقد هرگونه جاهت قانونی در خصوص انتساب مبارز سیاسی به این گروه است. لذا امید است که با ارائه اسناد و مدارک و پیگیری های حقوقی، نسبت به استرداد مجرمان فوق به کشور و محاکمه عادلانه و منصفانه آن ها، جنایتکاران واقعی شناخته و به اشد مجازات محکوم گردند.

سایت بنیاد هابیلیان

(مقاله مکان سنجی استرداد اعضای مجاهدین خلق)



### نامه ی قیچی شده

رفتم اتاق کار فرزانه بعد از سلام و احوالپرسی گفت خبر داری چه شده؟ گفتم خیر. خانواده تو و چند خانواده از نفرات همین مقر آمده اند اشرف شما را ببینند. این ها خانواده نیستند این ها مزدور هستند. آمریکایی ها آن ها را در پادگان اشرف راه دادند. حیف که دست ما بسته است اگر دست ما باز بود درس خوبی به این مزدوران می دادیم. الآن همه آن ها در روابط هستند. حیف از پذیرایی که از این مزدوران می کنیم. همه این ها را بایستی گُشت. من از تو می خواهم ملاقاتی با آن ها انجام ندهی، تو یک مجاهد هستی. بچه سازمان هستی. از حرف هایش دگرگون شدم. به او گفتم: من بچه سازمان هستم؟ من یک اسیر پیوسته هستم شما همه موارد را فراموش کردید. در نشست های طعمه و نشست های مقر چه برچسب هایی به من می

سال 1382 که در پادگان اشرف بودم، اتفاق عجیب و خوشحال کننده ای برای من افتاد: به من ابلاغ کردند که خانواده ات آمده اند تو را ببینند. اول متوجه نشدم منظورشان چیست. به آن نفر مربوطه گفتم چی شده؟ گفت خانواده ات آمده اند اشرف تو را ببینند. حالا هم برو اتاق خواهر فرزانه با تو کار دارد. از شنیدن این خبر خشکم زده بود و مات مانده بودم و با خودم می گفتم خانواده ام؟! مگر بعد از این همه سال خانواده ای برای من مانده است؟ از بس که در فکر رفته بودم فراموش کردم بروم اتاق کار فرزانه، یکی از کادرها دنبال من می گشت. فرزانه او را دنبال من فرستاده بود، بعد از کلی گشتن مرا در انبار پیدا کرد و گفت کجایی؟ یک ساعت دنبالت می گردم! خواهر فرزانه منتظرت است.



زدید! در جواب گفت: آن حرف های گذشته بود می خواستیم تو را درست کنیم تا خودت را بکشی بالا. چند سال است در سازمان هستی خودت را بکش بالا و رده تشکیلاتی بگیر. حالا می خواهی چه کار کنی؟ من هم گفتم می خواهم بروم روابط و ببینم چه کسی به ملاقات من آمده است. در جواب گفت این همه با تو بحث کردم باز هم می خواهی بروی؟! می خواهی بری برو.

راستی یک نامه چند وقت پیش از داخل به دست ما رسیده که برای تو بوده است. نامه را گرفتم اما نگاهش نکردم. گذاشتم جیبم. به فکر ملاقات بودم. فرزانه در ادامه گفت ولی وقتی آن ها را دیدی با مشت یا لگد آن ها را بزن و به آمریکایی هایی که آنجا هستند بگو این ها مزدور هستند و من بچه سازمان هستم. من هم در دلم گفتم حتماً و از اتاق فرزانه آمدم بیرون. یکی از کادرها با خودرو منتظر من بود تا مرا به محل روابط ببرد. سوار خودرو شدم. گفت روابط نمی رویم اول تو را می برم پیش خواهر یگانه بعد از اتمام کار خواهر یگانه اگر تمایل داشتی با هم به روابط می رویم. مرا بردند پیش یگانه تازه به دوران رسیده! وارد اتاقش شدم اول با من احوالپرسی کرد و در ادامه گفت مگر تو مجاهد نیستی می خواهی بروی با یک مشت مزدور ملاقات کنی؟ این رفتارت برای ما قابل قبول نیست. بیا همین الان زنگ می زنم به روابط و بگو من نمی خواهم با مزدوران ملاقات کنم و

روی خواهر مریم و برادر مسعود را سفید کن. تو متعلق به سازمانی نه به مزدوران.

من هم در جواب گفتم بعد از چندین سال به ملاقات من آمدند و نمی دانم چه کسانی هستند. می خواهید مرا از این ملاقات منع کنید؟ من می روم ببینم چه کسی به ملاقات من آمده است. سوار خودرو شدم و به طرف روابط؛ محل تجمع خانواده ها حرکت کردیم. به روابط که رسیدم دنبال این بودم که ببینم چه کسی به ملاقات من آمده است. من کسی را نمی شناختم اما اعضای خانواده ام مرا شناختند. با خانواده ام سر یک میز نشستیم و با هم حرف زدیم. سه تا از کادرها در کنار ما روی میز نشستند. به آن ها گفتم شاید ما بخواهیم حرف های خصوصی بزنیم برای چی در کنار ما نشستید؟ در جواب گفتند: ضابطه است به ما گفته اند در کنار شما بنشینیم. طوری زمان را تنظیم کرده بودند که ملاقات من با خانواده ام یک ساعت طول کشید. از طریق بلندگو اعلام کردند ملاقات تمام شده است. سه نفری که در کنار ما نشسته بودند مثل زندانی دست مرا گرفتند و با خودشان به مقر بردند. بعد از ملاقات با خانواده ام زاویه من با فرقه بیشتر شد. به مقر برگشتم اما چه برگشتنی! مستقیم رفتم به سمت آسایشگاه، شب حال و حوصله شام خوردن نداشتم. در محوطه آسایشگاه قدم می زدم و سیگار می کشیدم. یادم افتاد که فرزانه نامه ای را به من داد. نامه را از جیبم در آوردم خواندم. نامه را در یک پاکت



معمولی گذاشته بودند و فرستنده مشخص نبود. نوشته های اول نامه را قیچی کرده بودند، بدتر به هم ریختم. با خودم می گفتم این ها چرا این کار را با من و امثال من می کنند. (بعدها که آمدم ایران فهمیدم برادرم نامه را نوشته بود)

فردای آن روز رفتم پیش منشی فرزانه و گفتم که با خواهر فرزانه کار دارم. در جواب گفت صبر کن با او تماس بگیرم. بعد از یک ربع به من گفت برو اتاق خواهر فرزانه. وقتی وارد

اتاق فرزانه شدم بعد از سلام و احوالپرسی در ادامه گفت رفتی ملاقات گفتم بله و در ادامه گفتم این نامه را چه کسی برای من ارسال کرده؟ فرستنده این نامه چه کسی است؟ این نامه ناقص است! چرا نوشته ها را قیچی کردید؟ در جواب گفت ما این کار را نکردیم نمی دانیم فرستنده این نامه کیست.

فؤاد بصری

### من هنوز هم به محبت پدری نیاز دارم



خانم سمانه نوری خطاب به پدرش حمید رضا نوری (اسیر در فرقه رجوی) می گوید:

پدر جان تا کی باید دوری تو را تحمل کنم؟ چندین نامه برای شما نوشته ام و هیچ جوابی به من نمی دهی. خیلی دلم می خواهد شما را از نزدیک ببینم و در آغوش بگیرم. پدر عزیزم هنوز دیدارم با شما در عراق را در خاطر دارم که چگونه شما را در آغوش گرفتم. انگار همین دیروز بود.





## به اعتماد خیانت شد

روی تابلو نوشته شده: به قرارگاه اشرف خوش آمدید!



به اجبار وارد اشرف شدیم، من و محمدرضا مدام از یکدیگر می پرسیدیم پس ما کی سر کار خواهیم رفت؟ ما را به اسم کار و رفتن به اروپا به اشرف آوردند. آقای شمس گفت فعلاً این صحبت ها را نکن تا ببینیم چه بلایی دارند سر ما می آورند.

برای ما لباس نظامی آوردند. وضعیت به گونه ای بود که مجبور شدیم لباس ها را بپوشیم. به این ترتیب وارد قرارگاه شدیم و ماندگار شدیم. تا سال 1382 وضع به همین منوال گذشت. در سال 82 که نیروهای انتلاف وارد عراق شدند و جنگ شروع شد، فضا کمی باز شد و ما توانستیم مطالبات خود را مطرح کنیم. برای آمریکایی ها جریان را توضیح دادیم، این که ما فریب خورده هستیم، این که ما را به اسم کار در اروپا فریب دادند و به اینجا آوردند و الآن ما نمی خواهیم اینجا بمانیم، به چه کسی باید درمان را بگوییم؟ نفر آمریکایی گفت باید به من حرف هایتان را بزنید، اما من هم باید از مسئول بالاترم دستور بگیرم و به شما جواب بدهم. در مدت کوتاهی آن افسر آمریکایی آمد و گفت می توانید جدا شوید و بقیه کارهایتان را ما دنبال می کنیم. توسط

اله وردی رسول زاده هستم. در سال 1380 توسط یکی از مزدوران رجوی - که البته بعدها متوجه این امر شدم، برای کاریابی عازم کشور ترکیه شدم. در شهر وان ترکیه بعد از اقامت کوتاهی، گفته شده نفری که قرار است شما را برای کار به اروپا ببرد، آمده است و الآن در شهر آنکارا است. به همراه محمدرضا شمسی که با هم برای این کار رفته بودیم، نزدیک به 35 روز در آنکارا پیش آن نفر ماندیم، برای ما در آنکارا صحبت های زیادی کرد و بعد ها متوجه شدیم که گویا هدف در وهله اول کار در اروپا نیست و ما را فریب داده اند. در واقع ما فریب خورده بودیم. از ما پرسید که چه کارها و مهارت هایی بلد هستید، من گفتم جوشکاری و اسکلت کاری و محمدرضا هم گفت که گواهینامه پایه یک دارد و راننده ماشین سنگین است. اوائل سال 1381 بود که ما را وارد سازمان کردند. ما چشم باز کردیم و دیدیم که وارد سازمان مجاهدین خلق شدیم. این در حالی بود که قبلاً حتی اسم این سازمان را هم نشنیده بودیم، دیدیم



نیروهای آمریکایی موفق شدیم از دست سازمان خلاص شویم.

توضیح این که مسئولین سازمان کلاً دافعه داشتند و نمی گذاشتند ما جدا شویم، مسئولین سازمان می گفتند اگر از ما جدا شوید، رژیم شما را دار خواهد زد و کشته خواهید شد. در سازمان خصوصاً برای خواهران نشست های توضیحی می گذاشتند و خیلی آن ها را می ترساندند که فلان خواهد شد و ... بنابراین از تصمیم خود صرف نظر می کردند. خلاصه به هر طریقی که بود ما از شر سازمان مجاهدین خلق خلاص

شدیم و به وطن بازگشتیم. از روز بازگشت بدون هیچ اذیت و آزاری، مثل یک شهروند عادی مشغول زندگی خود هستیم، اتفاقاً برای خیلی از همشهری ها سؤال می شود و از ما می پرسند که شما را اذیت می کنند؟ به اداره اطلاعات می برند؟ پاسخ می دهیم که نه، روز اول چند سؤال کردند و دیگر تمام، ما هرگز احضار نشدیم، الحمد لله مشغول زندگی عادی خود هستیم و کسی کاری به کار ما ندارد، راحت هستیم، سر کار می رویم و با اهل و عیال خود مشغول یک زندگی آرام و راحت هستیم.

اله وردی رسول زاده - شهرستان جلفا

### رجوی ها عامل جدایی مادر و فرزندش



خانم توکلی در کنار اعضای انجمن نجات مازندران

**مادر علیرضا توکلی:** پسر من در زمان جنگ ایران و عراق سرباز بود که اسیر نیروهای عراقی شد. بعد از آن به دستور صدام حسین او را به مجاهدین خلق تحویل دادند. از آن زمان به بعد ارتباط علیرضا با من قطع شده است.



## موفقیت رهبران فرقه ها

با

## ناآگاهی پیروان

امروزه توسعه دامنه ابعاد مادی در زندگی جوامع مدرن انسان زمانه ما، نتوانسته از میزان احساس نیاز ریشه دار و همیشگی او به دین و معنویت خواهی بکاهد و اکنون چند دهه ای است که به اقتضای بازار گرم تقاضای معنویت جویی، طرح مباحث عرفانی و معنوی به شدت گسترش پیدا کرده است و سبب ظهور فرقه ها و عرفان های کاذب و سکولار شده است. این در حالی است که در دنیای کنونی، هرروزه بر قدرت فرقه ها یا کیش ها افزوده می شود. در جامعه ما نیز، به رغم محدودیت های فرهنگی، مذهبی و سیاسی در رابطه با فعالیت فرقه ها، آن ها به طور خزنده و خاموش در لایه های پنهان جامعه در حال فعالیت هستند.

بر این اساس می توان ادعا کرد توسعه فرقه گرایی در جامعه ایران با هر انگیزه و هدفی، یکی از مهم ترین آسیب هایی است که فرهنگ اسلامی و ایرانی ما را تهدید می کند و غفلت از این مسأله می تواند نتایج جبران ناپذیری در پی داشته باشد. بی گمان اولین قدم برای علاج این آسیب، شناخت صحیح و واقع گرایانه از انواع فرقه ها و مختصات هر کدام است.





«فرقه ها در میان ما: تهدید پنهان در زندگی روزمره» عنوان اثری است که به قلم «مارگارت سینگر» و «دکتر جانجا لالیچ»، کارشناس گروه های فرقه ای به رشته تحریر درآمده است و همراه با پیشگفتاری از «روبرت جی ریفتون»، نویسنده و روانشناس معروف آمریکایی منتشر شده است. این کتاب از منظر روانشناسی به بررسی عوامل ظهور و گسترش فرقه ها در دنیای معاصر می پردازد.

مارگارت تالر سینگر روانشناس کلینیکی و استاد ممتاز بازنشسته در دانشگاه کالیفرنیا در برکلی بود. برای آگاهی از سوابق وی باید اشاره کرد که این زن با بیش از سه هزار نفر از اعضای فرقه ها، بستگان و دوستان آنان مصاحبه کرد یا به آنان مشاوره داد. مارگارت سینگر در زمان حیات خود یک متخصص استرس های بعد از شوک های عصبی و علاوه بر آن متخصص فرقه ها بود که به طور گسترده در ایالات متحده و خارج از این کشور به تدریس اشتغال داشت. نویسنده کتاب، با این که خودش هیچ وقت عضویت در فرقه ها را تجربه نکرد، درک خیلی خوبی از کارکرد فرقه ها و تجربیات اعضای آن ها را به خواننده منتقل می کند.

وی در این کتاب سعی کرده است به پرسش های رایج درباره فرقه ها پاسخ دهد؛ این که ماهیت فرقه ها چیست و چگونه اعضایشان را شستشوی ذهنی می دهند، چرا و چگونه افراد مختلف با پیشینه ای گوناگون به فرقه ها می پیوندند، و نهایتاً این که آیا رهایی از فرقه ها ممکن است یا نه.

خبرگزاری مهر

هزارتوی «فرقه»

### چشمان منتظر یک مادر



خانم عدرا حسینی مادر چشم انتظار فروزنده کاکاوند:

در این روزگار پر دغدغه برای عزیزانمان، خبر تشکیل انجمن نجات در کشور آلبانی و حضور دوستانی فعال و پرتلاش برای رهایی فرزندان ما روزه امیدی را باز نمود.



## حمید محمد آق آتابای

عضو پیشین مجاهدین خلق و از اعضای انجمن نجات آلبانی

- زندگی در زندان اشرف آن چنان امید را در فرد زایل می کند که او زمانی که در فرقه گرفتار بود همیشه تصور می کرد که زندگی همین است و روزی در پشت همان حصارها به پایان خواهد رسید.

- اشرف اسارتگاه روح و جسم است و زندگی در بیرون از اشرف معنا می یابد.

- جوانان تسلیم مشکلات نشوند و به اسم آزادی، حقوق بشر، دین و مفاهیمی از این قبیل فریب فرقه ریاکار مجاهدین خلق و رهبرانش را نخورند و اجازه ندهند شیرینی کلام دروغین مسعود رجوی و مریم قجر عضدانلو زندگی آن ها را تباه کند. جوانان تجربه زیستن من در فرقه رجوی را چراغ راه آینده خود کنند.

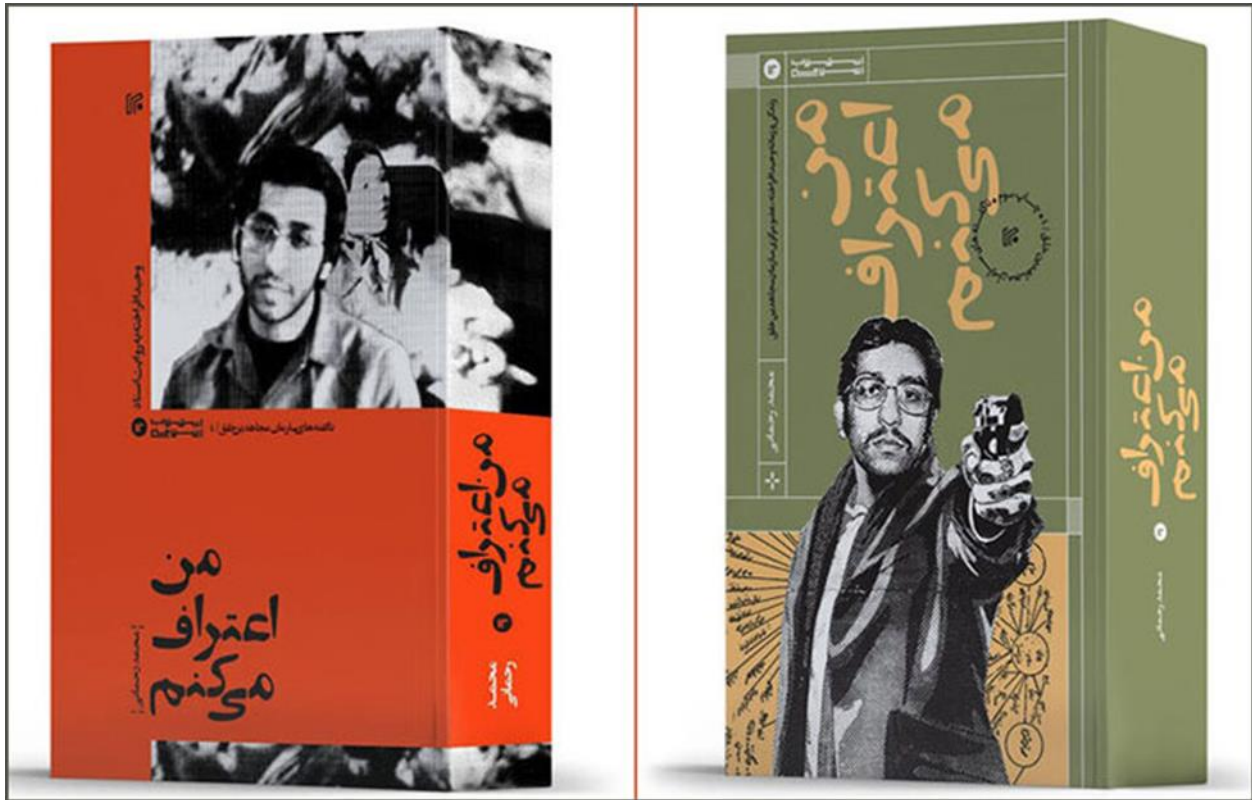
- اسم مجاهدین خلق مصادف با نابودی زندگی و از دست دادن جان برای ادامه حیات کثیف سیاسی این سازمان است.

- سازمان مجاهدین خلق به دلیل کثافت کاری هایش و به خاطر شکنجه روحی مردم مستقر در اشرف 3 به اسم انقلاب مریم و عملیات جاری ووو و همچنین به دلیل به کشتن دادن جوانان کم درآمد به اسم کانون های شورشی یا به زندان افتادن آن ها باید از آلبانی اخراج شود.

- به عنوان فردی که به تازگی از مجاهدین خلق جدا شده ام، شهادت می دهم که شرایط اعضای تشکیلات رجوی به مانند زندانیانی است که خلافی خطرناک مرتکب شده اند و حکم حبس ابد گرفته اند.

## من اعتراف می کنم

تحلیلی بر مجاهدین خلق با تمرکز بر زندگی افراخته



کتاب "من اعتراف می کنم" اثری متفاوت درباره ی حیات سازمان مجاهدین خلق در دوره ی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی است. این کتاب به تحلیل سازمان مجاهدین خلق با تمرکز بر زندگی وحید افراخته می پردازد و زیر عنوان زندگی و زمانه وحید افراخته در اعترافات و زندگی افراخته متوقف نشده و نویسنده و پژوهشگر این کتاب سراغ ده ها پرونده دیگر رفته و حتی با انجام مصاحبه های متعدد اثری جامع در این حوزه را خلق کرده است. کتاب تقریباً هزار صفحه ای مذکور به صورت تخصصی به گروه مجاهدین خلق پرداخته است و با عنایت به بدیع بودن موضوع و انتشار بسیاری از پرونده ها برای اولین بار، و سبک نویسنده در نقل های مستقیم اسناد، به عنوان یک منبع دست اولی و نه یک کتاب صرفاً عمومی جلوه گر می شود. با وجود این اما نویسنده نسبت به جلب رضایت مخاطبان عمومی خود غافل نشده و با تعداد بسیاری پی نوشت توانسته است همه مخاطبان خود با هر سطحی راضی نگاه دارد.



### مرگ عاشق

جسد بی جان کامران بیبائی در تعمیرگاه گاراژ پایگاه یا "قرارگاه حبیب" پیدا شده بود. در مورد مرگ کامران دو روایت وجود داشت:

روایت اول این بود که او به علت کشیدن سیگار زیاد سگته کرده است ولی کامران سیگاری نبود اگر هم سیگار می کشید روزی یکی دو نخ.

روایت دیگر این که کامران به علت تألمات روحی و ذهنی با خوردن قرص زیاد دست به خودکشی زده است!

کامران جوانی کم حرف اما سرشار از انرژی و شور انقلابی بود که از قضا قربانی انقلاب ایدئولوژیک مسعود رجوی شد. او عاشق شد، در حالی که عشق در فرقه مجاهدین خلق ممنوع بود.

کامران مدتی قبل از وقوع فاجعه انقلاب ایدئولوژیک عاشق یکی از دختران مجاهد به نام فاطمه شده بود، وقتی این دو دلدادۀ عاشق درخواست ازدواج خودشان را با مجاهدین خلق در میان گذاشتند، ابتدا با ازدواج آن ها مخالفت شد، چون در مناسبات مجاهدین خلق عشق، میوه ممنوعه است و هیچ کس حق ندارد با عشق با کسی ازدواج کند. اما با پافشاری کامران و فاطمه سرانجام مجاهدین خلق تسلیم خواست آن ها می شوند و می پذیرند که این دو نفر با هم ازدواج کنند.

از بد بیماری این دو جوان عاشق، هنوز مدت کمی از ازدواج آنان نگذشته بود و آن ها سرمست از عشق خود بودند، که نشست های انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین خلق شروع شد. مجاهدین خلق کامران را مجبور کردند که همسرش را، که بسیار دوست می داشت، طلاق بدهد. آن زمان کامران حال و روز خوشی نداشت و از نظر روحی بیمار و افسرده بود. هیچ کس فکر نمی کرد که روزی کامران تصمیم بگیرد به زندگی خودش خاتمه دهد. از همسر او فاطمه خبری نیست.



## تفریح و تلطیف روحیه

در

### فرقه رجوی

در فرقه رجوی تفریح جایگاهی ندارد و کسی که بگوید خسته شدم و نیاز به استراحت دارم، بلافاصله یا مارک «دشمنی با مناسبات و بازی با کارت دشمن را می خورد» یا آن که در بهترین شق متهم به این می شود که تنبل است که در تشکیلات به آن «لیبرالیسم» می گفتند. در این فرقه کارهای ساده ای مثل بازی فوتبال و حتی تماشای آن بازی، یک برنامه مشخص شده است و اعضا مجبور به انجام آن هستند. برای مثال بعضی اوقات عصر جمعه مسابقات ورزشی مثل فوتبال یا والیبال در برنامه قرار داشت. اما چون این یک کار تشکیلاتی بود کسی از آن لذت نمی برد بلکه باعث فشار بیشتر بود زیرا اول از همه شرکت در آن اجباری بود و کسی حق انتخاب شرکت یا عدم شرکت در آن را نداشت. ثانیاً بازیکنان تیم بیشتر از بقیه تحت فشار بودند چون بعد از مسابقه در این رابطه مورد بازخواست قرار گرفته و همه چیز از دیدگاه تشکیلاتی حسابرسی می شد. ثالثاً حتی کسانی که باید مسابقه را تماشا می کردند می بایست به اجبار در کنار زمین می ایستادند و تشویق می کردند. اگر کسی در کنار زمین بود و تشویق نمی کرد یا قیافه شاد به خود نمی گرفت به داشتن مشکل متهم می شد و باید در نشست بعدی سوژه می گردید.





چنانچه کسی به هر دلیل به تماشای مسابقه نمی آمد، مسئول آن فرد یا افراد دیگری که از سوی مسئولین بالاتر مشخص می شدند، به سراغ آن فرد می رفتند تا به هر شکل شده او را برای تماشا ببرند! چنانچه فردی سرپیچی می کرد، می بایست در اولین نشست بعدی جواب می داد که به چه علت به تماشای مسابقه نیامده است و سوژه نشست بعدی می شد که خودش یک مصیبت بزرگ بود.

در برخی اوقات مسابقه بهانه ای بود و مسئولین از نبودن افراد سوءاستفاده کرده و کمدهای شخصی را چک می کردند به خصوص کمد کسانی که از نظر آن ها مشکوک بودند! بعضاً کمدها را چک می کردند که ببینند کسی در کمدش سلاح، مهمات، بی سیم یا سوئیچ خودرو نداشته باشد تا از آن برای فرار استفاده کند.

... بعد از آمدن آمریکایی ها سران فرقه مدعی ساختن پارک، استخر، استادیوم و چیزهایی از این قبیل در قرارگاه جهنمی اشرف بودند اما همه آن ها در درجه اول برای سرگرم کردن سربازان و نیروهای آمریکایی و دلجویی از آن ها بود. استفاده اعضا از این امکانات اساساً جنبه تبلیغاتی داشت. یعنی هرگاه اعضا را به این مکان می بردند یک برنامه برای انجام کار تبلیغی داشتند و فیلمبرداری می کردند. ضمن آن که همان دفعات محدود که اعضا را به این مکان ها می بردند همراه با کار یدی زیاد بود. مثلاً برای رفتن به پارک باید تمام میز و صندلی های سالن مان را به آنجا می بردیم و دوباره برمی گرداندیم که بسیار خسته کننده بود. از همه این ها مهم تر این که آنقدر وقت مان پر بود که امکان استفاده از این امکانات به جز در مواردی که تشکیلات قصد سوءاستفاده تبلیغاتی داشت برای اعضا وجود نداشت.

ایرج صالحی - مازندران



## از چاله درآمدیم و در چاه شدیم....

آقای علی مرادی می گوید:

من در سال 1359 به عنوان کادر نیروهای مسلح در جبهه های جنگ میان عراق و ایران حضور داشتم. در همان ابتدای جنگ با تهاجم سراسری ارتش بعثی صدام به اسارت درآمدم و حدود 9 سال را با تمام رنج و مشقت اسارت با امید پایان جنگ و بازگشت به وطن و کانون گرم خانواده سپری کردم.

سال ها اسارت را با کابل های عراقی، چوب های خشک دسته بیل و کلنگ و باتوم هایی که در دست سربازان و نیروهای کادر حفاظت اردوگاه عراقی بود، تحمل کردم. وضعیت بسیار بد بهداشتی، بدون سرویس بهداشتی با دستشویی های بسیار کثیف که توصیف آن حال خواننده مطلب را بد می کند؛ تغذیه بسیار ضعیف، غذای کم و بی کیفیت، گرسنگی مستمر که سیر شدن شکم اسیران برایشان یک آرزو بود؛ توهین ها و سرزنش ها، شکنجه های روحی با پخش آهنگ های کر کننده سرودهای پیروزی کاذب ارتش عراق و اشعار تحقیرآمیز برای ایران و نیروهای مسلح ایران و تبلیغ های پی در پی شکست نیروهای ایرانی در بلند گوهایشان خوراک تحمیلی روح و روان اسیران بود.

کتک کاری در مقابل چشمان سایر اسرا، رفتار وحشیانه و تحقیرآمیز ماموران عراقی، 15 تا 18 ساعت از 24 ساعت محبوس شدن در اتاق های بسته و محرومیت از سرویس های بهداشتی واقعاً سخت و طاقت فرسا بود.

همه این ها تنها نمونه کوچکی است از مصائب سال های اسارت که تنها با انگیزه دفاع از وطن، انقلاب و ایران قابل تحمل بود. هر ایرانی اعم از سرباز و درجه دار و افسر، سپاهی و بسیجی و حتی افراد





شخصی وابسته به ادارات، جهاد سازندگی و افراد رهگذر و ساکنین مناطق جنگ زده که به اسارت نیروهای عراقی درآمده بودند در این مورد وحدت کامل داشتیم که برای دفاع از تمامیت ارضی، دفاع از انقلاب و وطن عزیز اینجا هستیم و نبردهای نظامی و مقاومت و پیروزی نیروهای مسلح ارتش و سپاه و سایر نیروهای شرکت کننده در جبهه در همان اندازه که از منابع مختلف به گوشمان می رسد خود بزرگترین انگیزه تحمل تمام سختی های اسارت بود.

تا این که آتش بس برقرار شد و موجب شادی و خوشحالی همه اسرا گردید. سال ها از صلیب سرخ و افراد سن و سال دار و برخی مهندسين و دکترهای اسیر شنیده بودیم که بلافاصله بعد از آتش بس مبادله اسرا صورت می گیرد و به همین خاطر از فردای اعلام آتش بس برای مبادله اسرا لحظه شماری می کردیم. یک سال گذشت و از مبادله خبری نشد. اگر چه از کتک کاری های اسرا کاسته شده بود اما شرایط زندگی کماکان با تمام مشکلات و محدودیت ها همراه و طاقت فرسا بود.

سازمان مجاهدین خلق، که فرقه مناسب ترین نام و برازنده رجوی و سازمانش می باشد، مثل همیشه در همدستی خیانت بار با صدام و وزارت دفاع و ارتش عراق و صلیب سرخ جهانی در این شرایط بلا تکلیفی و ناامیدی برخی اسرا، به اردوگاه ها ورود نموده و با دادن وعده های دروغین، تعدادی از اسرا را جذب کرده و قول دادند تا اسرا را از اردوگاه نجات داده و بعد از حدود 3 ماه با حل و فصل مسائل حقوقی و ارتباط با سازمان ملل متحد و برخی کشور ها آن ها را به اروپا بفرستند.

روز 14 خرداد 1367 که شروع مسیر سیاه و سختی در سرنوشت من بود فرا رسید. از بالکن های طبقه دوم ساختمان های اردوگاه مشخص بود تعدادی افراد غیرعراقی با لباس ها و یونیفرم سبز یک مدل وارد منطقه فرماندهی اردوگاه شدند. اطراف مقر فرماندهی کاملاً فنس کشی شده و حفاظت شده بود. ورود این افراد مقداری شک برانگیز بود و توجه اکثر اسرای کمپ ما را به خود جلب کرد.

بعد از نیم ساعت تعدادی از مأموران حفاظت عراقی وارد اردوگاه شدند و با در دست داشتن لیست اسامی افراد را برای بیرون بردن فرا خواندند. اما در جمع اسرا اسمی از سازمان مجاهدین خلق نیاوردند در حالی که همه متوجه موضوع بودند و افراد از قبل برای پیوستن اعلام آمادگی کرده بودند و تقریباً منتظر چنین اقدامی بودند.

من هم برای نجات از اردوگاه اسرا و رفتن به مکان جدیدی با ذهنیت "از این ستون به آن ستون فرج است" و با این انگیزه که بالأخره از اسارت رها می شویم و سازمان مجاهدین خلق ما را به اروپا می فرستد، از قبل اعلام آمادگی کرده بودم و برای بیرون رفتن آماده شدم.



لحظه جدانشدن از دوستان و هم اسارتی هایی که نزدیک به 9 سال تمام رنج و مشقات مشترک را با هم تحمل کرده بودیم، خاطرات زندگی و خانواده ها را برای هم چندین بار تکراری تعریف کرده بودیم، چه کتک هایی با هم خورده بودیم و ... حقیقتاً سخت و طاقت فرسا بود. در این میان بین کسانی که در اردوگاه ماندگار بودند و کسانی که می خواستند از اردوگاه خارج شوند نظرهای مختلفی وجود داشت. اما هر چه بود همه ایرانی، همه اسیر و همه درد مشترک داشتیم و جدایی برایمان بسیار سخت بود، با گریه و بغض های فروخورده از هم جدا شدیم، اگر چه همه دوستانی که در اردوگاه باقی ماندند این حرکت و اقدام ما را قبول نداشتند. حال اعتراف می کنم که آن ها راه درست را انتخاب کردند و من اشتباه کردم و در مسیر کج و نادرست قرار گرفتم و البته تاوان آن را نیز با عمر و جان و روح و روان خویش پرداختم و هنوز هم می پردازم. زیرا تأثیرات این تصمیم غلط هنوز در زندگی روزمره من قابل مشاهده است.

... به هر حال در میان اشک و گریه و جدانشدن از دوستان اردوگاه از یک طرف و خوشحالی رهایی از سیم های خاردار خسته کننده و تنفرانگیز و تکراری بعضی ها از طرف دیگر، به بیرون مشایعت شدیم. به مقر فرماندهی عراقی اردوگاه رسیدیم و در آنجا مورد استقبال گرم نمایندگان مجاهدین خلق قرار گرفتیم. ابتدا سرهنگ عراقی توضیحات مقدماتی را داد و سپس اعضای سازمان مجاهدین خلق به ترتیب به سرپرستی مهدی ابریشمچی خود را معرفی کردند.

آن ها در توضیحات خود اعلام کردند که سازمان به عنوان یک سازمان ایرانی در طی این سالیان تلاش کرده تا شما را به عنوان هموطن از اسارت نجات بدهد اما تاکنون صلیب سرخ مانع این کار شده است. حال که آتش بس برقرار شده ما موفق شدیم تا شما را از اسارت نجات دهیم و در طی سه ماه هر کدام تقاضا داشتید مشکلات انتقال شما به اروپا را حل می کنیم و سپس شما را به اروپا می فرستیم و هر کدام هم داوطلب بودید نزد خود ما می مانید.

من هم در آن لحظه اگر چه بابت رهایی از بند و اسارت سر از پا نمی شناختم اما انگار در برزخ بودم و نمی دانستم در کدام مسیر در حرکت هستم. تقاضا کردم با مهدی ابریشم چی صحبت کنم. وضعیت و عقاید خودم را به او گفتم و از او خواستم مرا به سازمان چریک های فدایی تحویل دهد. او پاسخ داد که ما هیچ ارتباط نیرویی با هم نداریم و این کار را نمی کنیم. شما می توانی منتظر بمانی تا کار انتقال به اروپا را برایت دنبال کنیم... مهدی ابریشمچی به هر ترفندی می خواست ما را از اردوگاه بیرون ببرد و ما نیت و اهداف شوم و پلید آن ها را بعد از ماه ها و سال ها متوجه شدیم!



**E.MAIL:info@nejatngo.org**

**WWW.NEJATNGO.ORG**

---

**صندوق پستی : 14145/119**